

تاریخ عمیق

(طنز ها)

Ketabton.com

مصطفی عمرزی

به نام آفریده کار بی همتا

تاریخ عمیق

(طنزها)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹ شمسی

مشخصات کتاب

نام: تاریخ عمیق
(طنزها)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۶۸

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۹ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- تاریخ عمیق..... ۱
- ۲- پرتاب چند «موشک؟!» به منزل سیاف..... ۵
- ۳- جامعه ی معدنی!..... ۸
- ۴- جواب های سرپایین..... ۱۷
- ۵- خوردن یا پُر خوردن؟..... ۲۲
- ۶- در این روز!..... ۲۳
- ۷- در محفل استاد «برق»..... ۲۷
- ۸- در مورد بقیه..... ۳۳
- ۹- در هر حال وحدت ملی..... ۴۲
- ۱۰- دزدان دنیای مجازی..... ۴۶
- ۱۱- ساکاری یوها..... ۵۱
- ۱۲- سگ فروشی..... ۵۵
- ۱۳- سی وی انگلیسی..... ۵۹
- ۱۴- شما را دل تان!..... ۶۲
- ۱۵- فرهنگ جامع لغات و جملات انتخاباتی..... ۶۶
- ۱۶- کاروان سرای افغانستان..... ۱۰۸
- ۱۷- لوحه ها یا سند ها؟!..... ۱۱۴
- ۱۸- مهارت های ملی چراندن حیوانات..... ۱۳۴
- ۱۹- نوبت خنده..... ۱۳۸
- ۲۰- ورزشکاران و تفریح سازان..... ۱۴۵
- ۲۱- وزن اجتماعی..... ۱۵۶
- ۲۲- یک لحظه غفلت..... ۱۶۰
- ۲۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۶۴

- تاریخ عمیق

- (مقدمه)

در جامعه‌ی ما، طرح مسایل با دورنما را به اصطلاح «عمیق» می‌گویند. رسوب این برداشت، به خصوص در حوزه‌ی تاریخ، مفهوم «باستانی» را استخراج می‌کند. با چنین بینش، اما سطحی‌نگری، جزو عمومیات ماست. به این لحاظ، دست کم گرفتن جغرافیای سیاسی که عملاً صاحب آن استیم، در حوزه‌ی تحقیق و نصاب رسمی، ما را از درون نیز آسیب می‌زند.

من در بیش از ده سال اخیر، خیلی کوشیده‌ام ضمن باز کردن باب تنقیدات گسترده، به مردم کمک کنم که آن چه داریم، خیلی مهمتر از آن است که نداریم. در این زمینه، نوک تخلیقات این قلم، به تمام جا‌های آن چه در واقع عتیقه می‌باشد، سرزده است. بالاخره طیفی از افغان‌ها متوجه شده‌اند که به راستی هم با نگرش بیمارگونه و متوهم به گذشته، فرهنگ سازی‌های ضد ملی خودی نیز داریم.

طی چند سال اخیر، بحث‌های ضد ملی، به جایی رسیدند که اکثر به اصطلاح دانشمندان عتیقه‌گرای ما که افغانستان را با توهم تاریخی (۵۰۰۰ هزار سال) می‌خواهند، عملاً مشاهده کردند که در این منجلاّب، جای خود ما، خالی می‌ماند.

افزون بر تنقیدات جدی که تلویح آوردم، متوجه شده‌ام که گونه‌هایی از هجو، مطایبه و طنز هم می‌توانند بیماری توهم را کاهش دهند. وقتی تحقیق «فساد بچه‌ی غازی» را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که نویسنده (من) با برشمردن فساد پسر سلطان محمود غزنوی، سعی کرده‌ام آن تقدس دروغین را با اعمالی نشان

دهم که بعید است از پسر به اصطلاح یک فاتح اسلام، سر بزنند. در میان کتاب هایی که به یاد دارم عتیقه گرایی را مسخره کرده اند، یکی هم کتاب «ینگه دنیایی در لندن» است. چنان چه در جای دیگر نیز متذکر شده ام، مارک تواین، طنزپرداز بزرگ امریکایی، با برشمردن معایب به اصطلاح کاخ ها و قلعه های مردمی که قرن ها قبل می زیستند، ثابت می سازد در به اصطلاح تمدن های آنان، کاستی و ناداری، چه قدر محسوس بوده اند. حالا می گذریم از این که اصلاً نمی توان روی مفاهیم حقوق بشر، آزادی ها و حضور آبرومند زنان، حتی تا کنون نیز اندیشه کرد که در بسیاری کشور ها همچنان مسایل حاشیه یی، شناخته می شوند.

کتاب «تاریخ عمیق»، دومین مجموعه ی طنزی من است. یازده سال پس از چاپ و انتشار کتاب «صحبت های مغاره نشینان» که به چاپ دوم نیز رسید، بار دیگر، اما کلیت نوی از طنزپردازی هایم را تقدیم می کنم.

در طول سالیانی که نوشته ام، گاه تخلیق کار هایی که سوا از بحث های جدی، شوخی را متمم برداشت های ما می کردند، مرا متوجه ساخته اند که خندانند مردم نیز می تواند در تعمیم مفاهیمی مهم باشد که انتظار داریم با رویکرد نقد، جلو نابسامانی ها را بگیرند. این خصوصیت که ویژه ی ژانر طنز می باشد، به همین دلیل نهاده شده است. منتها با این تفاوت که در زمینه ی آن، کسانی قلم بزنند که تبهر دارند.

عموماً بیان یک مسئله ی شوخ، مشکل نیست، اما نوشتن آن، کار هر کس نیست. چه در نوشتن، چهارچوب های تعریف شده ی ادبیات و ژورنالیسم که هریک ماحصل تجربیات و سال ها نگرش

چند بُعدی اند، صورت تقاضاها از کارهای بیانی و نوشتاری را متفاوت می‌سازند. یعنی یک تخلیق، باید مایه‌ی ماندگاری ادبی داشته باشد.

در آغاز این تمهید، هجو من پیرامون گرایش‌های باستان‌گرایی، هرچند به گونه‌ی مستقیم در این مجموعه، وجود ندارد، اما روی نگرشی تمرکز می‌کند که چه گونه با بزرگ‌نمایی‌های مسایل کوچک، مشغله‌ی فکری ما از سطح ظواهر، پایین نمی‌رود. در کابل، روی یک مکان حقیر نیز می‌نویسند «رستوران فلان باستان».

در حالی که کنایه‌ی نام کتاب، خواننده را به فکر فرو می‌برد، اما محتوای طنزهای آن، او را متوجه می‌سازد که ما خیلی از درک بنیانی‌های مسایل، فاصله داریم. غلط‌گیری و عوض گرفتن، اگر در ارتجاع اول، اعلامیه‌ی رسمی سقوی را در بر گرفتند که تحصیل زنان را بی‌ناموسی و تحصیل مردم را سبک عنوان می‌کرد، پس از هفت ثور، تمسخر خونین بر نظام، به گونه‌ای که چند افراطی فکر می‌کردند، مردم ما را در بستر سیاه‌ترین سال‌ها، اما آن قدر به مسخره گرفته‌اند که بپذیریم در عمیق‌نمایی‌های چپی و راستی، در مسخره‌ترین نوع نظام‌ها زنده گمی می‌کنیم.

با وجود چرخش سیاسی مایل به آزادی‌ها، هنوز هم جای خالی مردم در حکومت، کاملاً محسوس است. سرکسی که با دو هویتان دالرخور، ایجاد شده، فقط آنان را نمایش می‌دهد که با هرچه جزئیات فرهنگ افغانی ست، بیگانه‌اند، اما با نشخوار فرهنگ‌های بیگانه، نمونه‌هایی را هم داریم که در راس وزارت‌ها و ریاست‌ها زبان‌های دری و پشتو را نمی‌دانند.

تاریخ عمیق / ۴

در واقع تاریخ عمیق ما، سطح شناوری ست که هر کس نوبت /
شانس یافت، بی ملاحظه ی اولویت ها و کلیت مردم، آن را به
سوی خودش می کشاند. متأسفانه در سواحل چپی و راستی چهل
سال اخیر، فقط سند هویت خواسته اند. حس بیگانه گی این
رویکرد، سال هاست که درک ما از عمق را سطحی می سازد. در
این تاریخ عمیق؟! فروچاله ای وجود دارد که یکی را دنیا و یکی
را پایان دنیا می نامند. چه قدر عمیق می اندیشیم که دنیا و مافیها
از جلو چشمان ما می گذرند و به توهم، پایان می یابند!

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۵/۳ ش

کابل - افغانستان

– پرتاب چند «موشک!» به منزل سیاف

جزو سرگرمی های اخبار سخافت، انعکاس رویدادی ادبیاتی شد که در جمع رهروان سره سازی، فضای شبکه های اجتماعی را درمی نوردند.

در صفحات چند جوان بی خبر و عقب نگه داشته شده که در خط ائتلاف عناصر بحران زای چند دهه ی اخیر، موضع می گیرند، اخباری تفسیر، تحلیل و تبصره شدند که هرچند از رهگذر ارزش، چنگی به دل نمی زنند، اما برای کسانی که نگران محور های سود، فرصت و معامله اند، باعث تشویش خاطر اند. ظاهراً پس از نشر اخباری که از اصابت راکت هایی به منزل سید عبدالرب الرسول سیاف حکایت می کردند، طرفداران بی خبر و بی توجه رهروان سره سازی زبان با بازتاب «موشک دار» آن، کسانی را که اگر چیزی کی از زبان دری نیز بدانند، به خنده و تفریح می کشانند.

در تقابل بی خردانه ی کسانی که از فرصت های خلالی فرهنگیان واقعی سود می جستند، طیفی که نیازمند پشتواره برای ارز ناچل خود اند، شماری از جوانان ما را با مسخ مغز و انجماد روح و روان واداشته اند تا هرچه از اینان صادر شد، وحی مُنزل دانسته حتی برای آن، متعصب باشند.

موج افغان ستیزی تا کرانه های دری ستیزی، به جایی رسیده که بی هیچ توجه و دقت، هرچه در جوار ما، میان همسایه گان همزبان واقع شد، کاپی - پیست کرده تحویل آن اقشار ما می دهند که مشکل اقتصادی - سواد ی دارند.

کلمه ی «موشک» که نمی دانم کدام خدا پیامرز همسایه، از تماشای «راکت»، به فکر افتیده معادل کند، اکنون در افغانستان نیز

طرفداران کم ندارد. اسم موش با «ک» تصغیر، این نام را که نامی از حیوانات کوچک اندام است، کوچک می سازد و در حالی ادا می شود که در کنار مصرف کنایی، بر کوچک تر شدن دلالت می کند.

این که چه چیزی باعث می شود تا معادل تکنالوژی جنگی «راکت» شود، در هیچ فرهنگ دری یا به اصطلاح فارسی، توضیح موافق حال ندارد. با گفتن راکت های نوع کوچک، شاید توجهی «کورمندانه» دریافت، اما انتساب راکت های بالستیک، اتومی و یا خیلی بزرگ، انتساب راکت را به هیچ عنوانی «موشک وار» نمی سازد. این در جای خود، اخبار اصابت راکت به منزل سیاف، برای کسانی که ادب دری خوانده اند، اگر از ادبیات وارداتی «پارسی سره» چیزی ندانند، در وهله ی اول، چنان می نماید که گویا چند حیوان بی زبان به کوچکی موشک های تصغیری را به منزل سیاف، پرتاب کرده اند. خوب، موش در همه جاست. این درست نیست که برای انتقام از سیاف، به منزل وی، موش پرتاب کنند، اما اندکی ملاحظه، به زودی تنویر می کند که نخیر، اگر ساحه ی منزل آقای سیاف که بدون موش نیست، تحت حملات موشیانه (موشک دار) قرار گیرد، بدون شک از اتحاد موش های پرتاب شده با موش های منزل سیاف، تنوع کمیت رونما می شود که بسیار مهم نیست، اما اصل مسئله، اخبار پرتاب چند راکت مخالفان است که ظاهراً به اثر بازی با کلمات، هجو و هزل شده اند.

در آخرین فهرست هایی که برای سره سازی به اصطلاح پارسی، ارائه کرده اند، موارد دیگری نیز جالب بودند که ضمن قواره کردن بر چند ده کلمه ی مروج پشتو در دری، سفارش می کنند

تاریخ عمیق / ۷

به جای جنرال، از نوشته و ادای «ژنرال»، استفاده شود. نمونه ی «ارتش» آن نیز مسئله دار ماند که در کجای گذشته ی ادبیات کلاسیک به اصطلاح پارسی، ریشه، بیخ و بنیاد آن را می توان به دست آورد؟

یادآوری:
در فرهنگ های دری در توضیح کلمه ی «موشک»، آورده اند که به معنی وسیله ی آتش بازی در محافل و پاکوبی هاست.



- جامعه ی معدنی!

به تکرار، عبارت «جامعه ی معدنی» را به جای «جامعه ی مدنی»، شنیده ایم، اما این هر دو، به یک معنی به کار رفته اند. تلفظ نادرست گوینده گان، شنونده گان افغان را متوجه کرده که هنوز چیزی به نام جامعه ی مدنی، شکل نگرفته است؛ هرچند استفاده ی غیر قانونی از معادن افغانستان، نوعی از جامعه ی تبهکاران را معرفی می کند، اما آنان به عنوان یک نهاد رسمی، ثبت وزارت عدلیه ی افغانستان نیستند.

در سالیان دیموکراسی توریدی، کوشش های گویا ابتکاری، اخبار زیاد دارند. از دختر «زره پوش» تا «شوی شار»، مبتکران جامعه ی معدنی ادعا کردند تاریخ مدنی افغانستان را آفریده اند. در حالی که اکثر پروژه های عمرانی، یک بار مصرف شدند، مصرف فرهنگ های معدنی به حد اکسپایر (تاریخ گذشته) رسیده است.

راه اندازی برنامه هایی که در تمام آن ها آز اقتصادی نهفته بود، حتی دخترک خوش سیمایی را تشویق می کند که با فراموش کردن خودش، کمپاین «نامم کجاست!»، راه بیاندازد. چند گزارش تصویری، صوتی و طباعتی با تمرکز به رشیق بودند (خوش قد و قامت) جوانان زیادی را امیدوار ساخته بود که اگر خدا بخواهد از طریق حمایت های مجازی، صاحب یک همسر یا چه می دانم دوست دختر زیبا شوند.

در معدنیت سالیان اخیر، مهمترین ساخت و ساز محکم و در حال انکشاف، رشد موانع سمنتی ست. تقریباً اکثر دواير دولتی، خصوصی، خانه ها و جایداد های موفلفان داخلی و خارجی

حکومت، زورمندان، جنگسالاران و تنظیمیان با میلیون ها تن سمنت، اگر بی انصاف نباشیم، آن عمرانات محکم معدنیت اخیر را تایید می کنند که بنا های مدنی اش با نوعیت یک بار مصرف و مقطعه یی، ما را به یاد افغانستان زمان جنگ می اندازد.

با تخریب پروژه های نوساز و بازسازی، قواره ی داغان شده های قبلی، بار دیگر ما را با حقیقت کشوری مواجه می کند که مانند چهره ی چروک خورده، فقط از مزیت آرایش صورت، تغییر کرده بود.

فعالیت های دنیای مجازی مبتکران معدنی که با گل صورت های سکسی از خارج برود کاست می شوند، به ویژه جوانان مجرد ما را ناراحت می سازد که ای وای! مرغ از قفس پرید. رای را کی داد، شفتالوی رسیده را کی می خورد!

به هر حال، استفاده ی فرهنگی نیز به گونه ای خلای روانی را پُر می کند. جوانان ما صبوری پیشه کرده اند تا با وقایه و جلوگیری از امراض دست اندازی، حداقل تصاویر را از دست ندهند.

آن چه در بالا مذکور شد، صورت معدنی وقایع بود. حالا نوبت به صورت سیاسی وقایع می رسد. در این روایت، فعالان معدنی در روز های ۸، ۱۸ و روز های دیگر که با مرگ و کشتار تنظیمیان، رسمی خواهند شد، دور از چشمان طالبان و داعش، برنامه های قدرت، راه اندازی می کنند. آنان از تفنچگه هایی نیز استفاده می کنند که بار ها در فلم های خودشان، شاید از ترس طالبان یا داعش، مرمی تیر نکرده اند. این طیف فعال که از ولگردی و بی کاری، فعال معدنی شده اند، در این اواخر وارد فاز دیگر می شوند که شاید بگوییم به گونه ای روایت رونق فرهنگی باشد. فرق نمی کند که اعمال و کردار آنان، چه را منعکس می سازند.

با تصاویری که ما شاهد بودیم، در نخست این تصور به میان آمد که شاید مکتب های جدید نقاشی یا عکاسی، شکل گرفته اند. تعدادی از فعالان معدنی خر-آسانی یا پارسی، دنبال توجیه افتادند که حرکات موزون واقع شده، ملهم از مکتب های بزرگ نقاشی، از وانگوگ یا تابلوی لبخند ژو کوند، متأثر بوده اند.

پس از آن که سر و کله ی فعالان معدنی از شبکه های اجتماعی خارجی، بیرون شدند، فکر کردیم بهتر است تعصب را کنار بگذاریم و ببینیم که تعدادی از جوانان این کشور که اگر اهل مطالعه، سواد و فرهنگ بودند، حالا در ردیف نخبه گان خدمت می کردند، چرا به اعمالی رو آورده اند که نیازمند تاویل می باشند؟

من، آدم منفی باف نیستم و نه از این جماعت، خوشم می آید. با تماشای حرکات موزون جوانان ما، نخست فکر کردم می شود برای زحمات شان، مارکیت یافت؟ چند هفته زحمت کشیدم تا اگر در دنیای مود و فیشن یا مودلینگ غربی، کاری برای آنان پیدا شود. ظاهراً محیط خارج نیز دچار افتضاح شده بود.

معادله ی چند مجهوله ی «شوی شار»، بسیار غافلگیر کننده بود. پیدا شدن سر و کله ی فرهنگ شر و فساد در اروپا، ناراحت کننده است. اگر مردم آن جا بدانند که «پلنگی پوشان» افغانستان، بقایای ارتجاع سکوی شمرده می شوند، نخست آن جوانان بی گناه و بی طرف را دیپورت خواهند کرد که از شر و فساد افغانستان، فرار کرده اند.

حالا که حس میان سالی دارم، دیدگاه رو به پایین نیز پیدا کرده ام. احساس می کنم نصیحت پدران، مال بزرگسالان است. در این

دیدگاه، نگرانی دایم وجود دارد. با خود گفتم این همه جوان و انرژی، مصرف می شوند، اما به جای هیچ مفادی، تعجب حرکات موزون شان، به یک بیماری دیگر فکری، مبدل می شود.

هموطنان زیادی کوشیده اند معمای حرکات موزون جوانان ما را دریابند، اما هیچ کدام به پاسخ قناعت بخش نرسیده اند. زحمات جوانان ما تعبیر مختلف یافته اند. بعضی آن ها را ناشی از فقر فرهنگی، بعضی تاثیر مستقیم فرهنگ های خر-آسانی و پارسی شمرده اند و تعداد دیگر به اعجاز معدنی نیز رسیده اند؛ اما به نظر من، در زمینه ای که جنگ، فقر، ناامنی، بی کاری و بی سوادی ریکارد دارند، حرکات موزون جوانان ما، گونه ای از اعتراض معدنی می توانند باشند. آنان با حرکاتی که به نمایش گذاشته اند، زنده گی فلاکت زده ی مردم را تمثیل می کنند.

در تصویری که معلوم می شود یک سلفی پس از حمام است، زیرپوش ها و اندام های برهنه با کارد هایی که دیده می شوند، می توانند تعبیر افرادی باشد که به حملات انتحاری، رو خواهند آورد؛ هرچند کسی که آن را در فیس بوک پُست کرده، مدعی ست که در حال خواندن سرود ملی خر-آسان استند!

در یک تصویر دیگر، سه جوان پا برهنه، یکی با پکول و تسبیحی در گردن، شاید با تصوف افغانی، رابطه داشته باشند. در بقیه ی تصاویر نیز که در آن ها از بیر دلستر ایرانی تا بادپکه ی پاک فن پاکستانی، اموال کهنه فروشی و سنتی به چشم می خورند، تحلیل هرج و مرج اقتصادی به نظر می آید که با بازیگری افغانی هموطنان ما، شاید به مهاجرت ها و بی جاشده گان نیز ارتباط بیابند.

تاریخ عمیق / ۱۲

احساس می کنم حرکات موزونی که یکی پی دیگری سلفی می شوند، اصلاً حقایق «معدنی» استند!!!
در اخیر، شما را به تماشای رقص بوجی، دعوت می کنم. این هنر اصیل جامعه ی معدنی را خودتان تجزیه و تحلیل کنید! فکر می کنم از سویه ی من بالاست.

<https://www.facebook.com/kissa.maal/videos/316732405763109/>



تاریخ عمیق / ۱۳





تاریخ عمیق / ۱۵





- جواب های سرپایین

جواب های سربالا، عبارتی ست که عموماً در زمان عدم پاسخ قناعت بخش، به جانبی حواله می شود که نخواستہ یا نتوانسته پاسخگو باشد. ادبیات چنان جواب ها از معنی می آویزند، اما معنی نمی دهند. این گونه، بیشترین طفره یا چشم پوشی در نپذیرفتن مسوولیت یا رد شدن از آن است.

در جامعه ی بحرانی ما که سیاست در حد استعمال اشیای یک بار مصرف درمی آید، ادبیات جواب های سربالا، در حد تکرار وجود دارد. بنا بر این، آوردن مثال های آن، جالب نیستند. این که مجموعه ی گفتاری و نوشتاری روزانه ی ما در میلان به خواسته ها و سلايق، به چه میزان اصوات و مخطوطات سیاسی را پخش و صادر می کند، سیاهی لشکر های رسانه یی در پُندیده گی کمیت، اما در لاغری کیفیت، دور مردم را حصار می کشند تا کسانی که ضعف سواد و تحصیل داشته باشند، در درک اصل قضایا، در سرگردانی ها، بیشتر بمانند.

این که چرا توسل به منطق ضعیف، نیرنگ و عدم پذیرش مسوولیت، به زایش طرز فکر لاقید و سُست می انجامد، شاید در دشواری هایی که در بُعد زمان، طولانی می مانند، کسانی را که مسوولیت دارند و به نحوی پاسخگو اند، وابدard در باران همیشه گی خواسته ها، چتری بسازند تا حداقل در ستر آن، از فشاری بکاهند که در تداوم مشکل، رفع نمی شود.

اندیشه برای حل مُعضل، از مواردی ست که در جامعه ی ما برای کسانی که آرمانی می اندیشند و در گستره ی بزرگ تر، در غم و الم توده ها شریک می شوند، در مواجهه با انبوه دشواری، صورت

های دیگر روی کردن را نشان می دهد که تا زمانه بوده، ظرفیت های بشری در شگفتی های خلقت، راه و چاره می سازند و این ابتکار، تنوع هر مورد و مسئله ای را می افزاید.

جواب های سرپایین، نوع دیگر رهایی از مخمصه ای ست که می پندارم در ادبیات مسوولان در زمان عجز، به طنز و فکاهی می رسد، اما توجه ما در عادت آن چه می گیریم، از لطف چیز های نو به شتاب می گذرد.

گاهی به جمله ی عجیبی از امیتاب بچن، در فلم دان که بعداً قسمت نو آن با نقش مرکزی شاهرخ خان آمد، می اندیشم که در زمان دریافت، شاید در کودکی و عنفوان جوانی، مسئله ای در عجایب فلم هایی بود که از مشیت و مال کردن طرف های آن، بیشتر از موضوعات آموزشی و فرهنگی، خوش ما می آمد. امیتاب بچن، زمانی که از خارق عادت هایش می گفت، این جمله ورد زبانش می شد:

به زبان اردو: «دان کی پکرنا، مشکلی نهی، ناممکن هی!»

ترجمه ی دری: «گرفتاری دان، مشکل نیست، ناممکن است!»

مهران مدیری (هرمند معروف ایرانی) در سریال «مرد هزار چهره»، جمله ی عجیبی دارد که کمتر از ادای امیتاب بچن نیست:

«من، گناه کرده ام، اما بی تقصیرم!»

در این سلسله، خاطراتم از لطیفه ها و فکاهیهایی انباشته می شود که در گذشته های خوش و بی قید کودکی و نوجوانی، در سنت خانواده ی ما که همه اهل کتاب و مطالعه بودند، چیز های دیگر هم به یاد بیایند که یکی جالب تر از هم، خوب است در این جا در افاده ی موضوع، کمک کنند:

معلم ادبیات، رو به شاگردش می کند:
قبلاً در مورد تاگور، شاعر معروف هند، برای تان معلومات داده
بودم. چه به یادت مانده است؟ زود تشریح کن!
شاگرد، هرچند تنبل، اما هوشیار:
بلی، معلم صاحب! شما فرموده بودید:
ز گهواره تا گور دانش بجوی!

زن، رو به شوهر می کند:
اگر بمیرم، چه می کنی؟
مرد:
دیوانه می شوم!
زن با خوشحالی:
از این معلوم می شود که مرا دوست داری و دیگر هرگز زنی نمی
گیری!
مرد:

نخیر! از دیوانه، هر کاری ساخته است.
ادبیات کاربردی ما در نوع پاسخگویی در حالی که در امواج کار
رسانه‌یی و آزادی بیان، از اصلیت تعریف می افتد، در رنگارنگی
و افاده‌ی مسئله، به سنگی می ماند که از برخورد با آن، اگر
ظرفیت جانب مقابل، کمتر باشد، شکسته گی ست و اگر مافوق
سنگ شود، ریخته های این تصادم، ریزه هایی اند که پس از
پخش، به زحمت جمع نمی ارزند.
جواب های سرپایین، همان هایی اند که از تصادم با واقعیت،
پخش می شوند، اما ساحه ی آن ها، نه فضای بالاست، بل در
ریزش این ریخته گری، به شتاب به زمین می خورند.

کمیت کار فرهنگی ما در سطوح رسانه ها، فرهنگ و ادبیات، هرچند در تعریف کیفیت، خیلی چاق شده، اما چربی این تراکم در تنور داغ واقعیت، به گونه ای آب می شود که دست آویز آن برای پُر کردن کارنامه ی سیاسی، ضعیف تر از ادبیاتی ست که در جواب های سربالا، به فهم ما در گشودن از گره مشکلات، کمک می کند.

در بازار آزاد افغانستان در واقع در این مرغ فروشی، اگر سیاهی بازار به اثر معیار های مرغی باشد، جست و جو برای گوهر، یا صدای خروس است یا تخم مرغ.

کمیت، اصلی بود که در حکومتداری نو در ماجرای درازنویسی تاریخی آن، شماری لازم داشتند که وقتی از راس بیافند، در کارنامه های شان، نه فقط اصل مسئله بماند، بل تخلیقات این چنینی، اجازه دهد در درازی و سیاهی آن، در فرصت هایی استفاده کنند که در هرج و مرج بودن و نبودن، مردم در مانده، اما بی دخیل در سرنوشت مملکت، کفن کش سابق را به یاد آورند، اما یادشان برود او، کاری جز مُرده کشی نداشت.

جواب های سرپایین، بخشی از ادبیات نوین است که در تحولات پُر شتاب وطن ما، میلان به فرار از قبول مسوولیت ها می شوند، اما این فرهنگ می تواند به ترفند دیگر مبدل شود که پس از عام شدن، به اصطلاح عام «به جان زدن» در حد رفع نیاز ها، قبول این واقعیت ها را زیر سوال ببرد که در اجتماعی بودن، زنده گی خوب، در گرو رعایت خلقی ست که پیرامون ما، نه فقط منافع شخصی دارند، بل استمرار حیات شان در توجه و رعایت حقوق دیگران است.

تاریخ عمیق / ۲۱

دشواری های ما در ساخت فرهنگ های منفی برای رهایی مقطعه یی، اما کاذب، ادبیاتی را وارد صحبت های مردم می کند که در این متباقی سرنوشت، اما باقی سیاسی، فرار از مسوولیت، وقتی در مسرت و شادی فکاهی و طنز، بیان می شود، خود نوعی از قناعت، اما به رنگ ریاست که در سرگردانی بی چاره گان، مثال باد در هوا می شود.



- خوردن یا پُر خوردن؟

این روایت، مربوط ماجرای امروز نان چاشت ماست. القصه با رفتن به طعامخانه، اما در کنار یک دوست (همکار دفتر) «واقع» شدم. توزیع غذا شروع شد. قابلی با گوشت بود. به سهم خودم چشم داشتم که ناگهان از جلو چشمانم مفقود شد. همکار دفتر با کش رفتن سهم دو تن دیگر نیز بی خیال به خوردن شروع کرد. فکر کردم اگر فقط حق خودش را می خورد، کم می آورد؟ نه، مسئله حرص خوردن گوشت بود. ناراحت نشدم؛ زیرا قابلی افغانی به تنهایی نیز خورده می شود، اما پُر خوری، به خصوص گوشت خوری، به سنت پُر تکلفی مبدل شده که فقط به نام آن توجه می کنند. حالا شاید کش رفتن حق سه نفر، مسئله ی شکم گرسنه گی را توجیه کند. به قول انگلیس ها که «شکم گرسنه ایمان ندارد!» در این قضیه، مهم این است که سهم دیگران چه می شود؟ ما نیاز داریم حتی صورت خوردن خود را تعریف کنیم. فکر می کنم در ماجرای حق تلفی ما، خوردن حق سه تن دیگر، پُر خوری را توجیه می کند؛ زیرا دوست ما در گذشته، هیچ وقت شکم گرسنه نبود.

- در این روز!

باور های عجیبی زنده گی را هاله می کنند که بیرون شدن از آن ها آسان نیست. اعتقاد جمعی، تاثیر روانی عمیق می گذارد که مشاهده می کنیم عامه ی مردم با ملاحظه ی باور های عجیب، زنده گی را خط کشی کرده اند.

صبح امروز، اول سال ۱۳۹۷ شمسی، ساعت ۷ از خواب برخاستم. قید ساعت، بلافاصله مرا مشوش ساخت. باور های عجیب، حکایت می کنند که هرچه در اول «سال نو»، اتفاق بیافند، مثالی ست که در تمام سال، اتفاق می افتد. به این لحاظ، کسانی که ساعت ۷ صبح برخاسته باشند، تمام سال در این ساعت بیدار می شوند. من که عموماً سحرخیز استم، از این حس ناراحت شدم. در طول روز، صرف صبحانه، نان چاشت و بالاخره مصروفیت های دیگر و این که اول سال نو «روز رخصتی» ست، دغدغه هایی بودند که پی در پی باعث تشویش می شدند؛ هرچند سال های گذشته، هرگز مثال روز اول نشدند، اما اعتقادات جمعی، اثراتی دارند که کمتر از عادات نیستند.

فکر این که در تمام طول سال از منشه ی روز اول، الهام بگیرم، مرا ناراحت می سازد. در این روز که همانند روز های دیگر، تکرار و ملال، جزو عادات زنده گی عامه ی افغانان در چهل سال جنگ است، هنگامی هنگامه می شود که دریافت ما از این فرهنگ، مشغله ی بیش از حد طیفی ست که ظاهراً در این منگنه مشغله دارند. هرچه باشد، عادت به تکرار زنده گی ملال آور با این قناعت که از بد بدترش توبه، ما را در عادت گوسفندوار به قبول دشواری ها عادت می دهد.

به هر صورت، صورت حال خودم را هرچه باشد، توجیه کردم، اما اندیشه ام زمانی فزونی گرفت که توسن خیال از محدوده ی خودم بیرون رفت و در فضا و زمینه ای پرتاب شد که جامعه ی پُر التهاب، دچار هرج و مرج و بحرانی ماست. بر اساس باورهای عجیب، معلوم است که حکومت وحدت ملی نیز تا آخر سال باقی می ماند. در کنار آن، تمام کسانی که مجرد مانده اند، تا آخر سال مجرد می مانند. فقراء، انتحاری، رشوت خور، دزد، قاتل، آدمکش و تمام امثال خوب و بد، اگر در روز اول سال نو به حال خود شان مانده باشند، تا آخر سال چنین می مانند. پذیرفتن این واقعیت کمر شکن که با هر سال نو، وضعیت جمعی ما در همان حالی به سال دیگر می رود که در روز اول فکر می کردیم، بسیار ناراحت کننده است.

من این روایت باورهای عجیب را بارها شنیده ام. مردم ما اصرار دارند که روز اول سال نو، تعیین کننده ی بقیه ی سرنوشت در طول سال است. در حالی که تعمیق به این قضیه، از ترفندهای تحمیق خبر می دهد، باورهای عجیب، بسیار غیر عجیب هم نیستند.

صنف هفتم یا هشتم مکتب بودم که کتاب مصور و جالبی به دستم رسید. «خرافه یا علم»، اثر برتاموریس پارکر. در این کتاب کوچک، روابط عجیبی از ماورای حس، حس ششم و اتفاقاتی تعریف شده بودند که در تکرار موضوع، توجه را جلب می کنند. مثلاً پیوند های عجیبی میان قطار شدن اشیا و زیان وجود دارند. در میان باورهای عجیب ما، این یکی از مسایل مهم و دل آزار خانواده ها به شمار می رود. هرازگاهی که اشیایی در خانه قطار

می شدند، برهم زدن آن ها، جزو فعالیت های دفاعی خانم های خانواده، محسوب می شد. آنان اعتقاد داشتند که قطار شدن اشیا، مهمان می آورد.

در دوران خوش تعلیم و تربیه در مکتب، در اواخر دهه ی ۱۳۶۰ش که دوره ی ابتدایی را در لیسه ی عالی استقلال، سپری می کردم، باور های عجیبی در میان شاگردان وجود داشتند که اعتقاد کاملی به آن ها داشتند. آنان می گفتند اگر «خر سیاه» ببینند، از شر درس معلم، بی غم می شوند. یعنی با تماشای «خر سیاه»، استاد، غیرحاضری می کرد. این باور، بدون کمترین هتک حرمت به مقام معظم معلم، جنبه ی شوخی نیز داشت. هیاهوی همصنفیان خریدیده ی آن سال ها را که خبر «سیاه» می آوردند، هرگز فراموش نمی کنم.

تفاوت عمده ی کسب آموزش در مکتب(نظام تعلیم و تربیه) با نظام پوهنتون(کسب دانش حرفه یی) در این است که در نظام تعلیم و تربیه، اجبار برای کسب آموزش، اثرات تنظیم کننده دارد. اگر متعلمی از حُسن درس در یک مکتب خوب، بهره مند می شد، حتی ولگردترین های کوچه و بازار، هنگام فراغت، چیز های زیادی از اندیشه، اصول و آداب معاشرت را به اصطلاح «بلد» می شدند.

بی هیچ باور به وارونه نمایی های «نوروزی»، سال نو را با منطق این عبارت، اما با هراس از باور های عجیب، آغاز کردم. هراس از این که اگر ننویسم، شاید تا آخر سال تنبل بمانم، مرا ناگزیر ساخت این طنزگونه را بنویسم. بر اساس منطق «تا آخر سال» نوروز، اگر خدا(ج) بخواهد، تا آخر سال خواهم نوشت؛ هرچند ذهن من در حفظ رویداد ها تداعی می کند که همسانی ای میان باور های

تاریخ عمیق / ۲۶

عجیب و آینده ای که معلوم نیست، وجود ندارد. طی چند سال اخیر، بسیار اتفاق افتاده که روز اول سال را به اصطلاح کاملاً خواب بوده ام، اما همان سال آن قدر جنجال و بی خوابی داشت که به یادم مانده اند. اگر این منطق، چیره شود، نگرانی های من بی جایند.



– در محفل استاد «برق»

پس از بازگشت استاد یون از یک سفر تقریباً طولانی از اروپا، برای جویای احوالش، به تلویزیون ژوندون رفتیم. به اثر چند سال رفت و آمد به آن جا، تا جایی که موظفین نو بشناسند، مشکل تلاشی ندارم. با یک سلام داخل می شوم و با یک اشاره خارج. استاد را در اتاق کارش دیدم. برای عجله ای که داشت، ناگزیر بقیه ی حرف ها را در صحن تلویزیون، تبادل کردیم. همان زمان، از برنامه ای نیز یادآوری کرد که در این روز ها دانش صاحب، ابتکار چندمین آن ها را بر عهده دارد: گرامیداشت از یک شخصیت فرهنگی پشتونخوای بزرگ.

برنامه، بسیار رسمی نبود. بنا بر این بدون این که دعوت شده باشم، به اثر شناخت صمیمانه با دانش صاحب، همراه استاد یون، عازم دفتر مرکزی و کتابفروشی بزرگ دانش در سالنگ وات شدیم. با کمی تاخیر به برنامه رسیدیم و در کنار اشتراک کننده گان نشستیم.

استاد عبدالغفور لیوال، خانمی از نماینده گان ولسی جرگه، استاد همت (از فرهنگیان کندهار بزرگ)، جناب کوچی (از فرهنگیان هرات) و استاد حمدالله ارباب که در این برنامه، با رونق آفریده های نقاشی، به جاذبه افزوده بود، کسانی بودند که می شناختم و شناختم.

ریش سفید محترم در صدر محفل با حوصله به سخنان گوش می داد. عقب او، بلورد بزرگی نصب کرده بودند که نامش در آن درج بود: سداالله جان «برق».

اشتراک کننده گان، کسانی که نوبت سخن گفتن گرفتند و به این ترتیب بزرگان ما، هر کدام حسب سنت خجسته و نیک افغانی، به حد خود، استاد را تحسین کردند و در کنار احترام، ابعاد ادبی و فرهنگی شخصیت و کارهای او را در ادب و زبان زیبای پشتو، تحلیل کردند. شوخی های دانش صاحب که مردی بسیار بزله گو، اما متین است، محفل را شاد نگه می داشتند. در این میان، چیزی که باعث مسرت بیشتر می شد و به نوعی کسانی را که شناخت زیادی از استاد برق و آثارش نداشتند، به زبان می آورد، تخلص «برق» بود.

مصیبت های چند دهه ی اخیر، برق را نیز به آرمان های ملی ما مبدل ساخته است. چنانی که در این نمونه دیدم، حتی باعث نوعی خیالپردازی های رومانتیک، پُست مدرن و ایسم ها می شود. خودم با تماشای تخلص برق، به یاد تاریخ مرحوم کریم برق افتادم که در یادداشت های ورزشی ما در مکتب، از او به عنوان اسطوره ی دوش افغانستان، یاد می شد. مرحوم کریم برق، از کابل تا جلال آباد را دویده بود. در آغاز، چیزی نمانده بود که برق رفته را با برق آمده، عوض بگیرم.

نبود برق، بود برق، کمبود برق، ارزش روشنایی و این که چه فواید دیگر در پدیده ی برق اند، شامل سخنان شدند و از این حیث نیز گونه ای از شوخی های مودبانه شکل گرفتند که به نشاط بیشتر منجر می شدند. تعدادی از سخنرانان، استاد برق را به برقی تشبیه کردند که در ادبیات «آمده» است و تعدادی او را نوری دانستند که ادب را روشن می کند.

به اثر برقی شدن محفل و چراغانی ای که وجود داشت، حداقل خودم بر ارزش های بیشتر برق واقف شدم و با خود گفتم، هرچند این برق وارداتی نیز به «پرچوی» های بیش از حد، رو آورده است، اما کمابیش باعث می شود در پرتو آن، مقاله ای بنویسم و در دنیای مجازی، جواز پذیرشم را در حد علاقه مندان و غیر علاقه مندان، محاسبه کنم.

متأسفانه آشنایی زیادی با آثار استاد برق ندارم. بنا بر این هنگام محفل نیز چیزی که بتوانم سوا از پرداخته های دیگران از او ذهنیت بسازم، مرا مشغول نمی کردند. لطف شوخی های دانش صاحب و بالاخره سیاسی شدن مقطعه ای از مجلس و تماشای سپین سهار که با دیدن من، به شوخی، گله می کند «از لایک هایت هیچ خبری نیست!»، مرا به خود آوردند و گفتم خوب شد آدمم و از خیر مجالست با بزرگان، نه فقط یک فرهنگی محترم هم‌تبار را شناختم، بل با خصوصیات برقی که برای مقام و شخصیت او وصف کردند، قدر برق هایی به سرم آمدند که وقتی انتقاد می کنم، در زمان بی انصافی، از «خیر» برقی غافل می شوم که همانند یک «بنامار» (اژدها) چند سال است در افغانستان، سرمایه های ملی ما را برای نیازی که می تواند ده ها برابر بهتر از منابع طبیعی تامین شود، با صورت مصرف های چندبرابر (بل) آتش می زند.

مهمان گرامی ما پشتون بود. بنا بر این، روال معمول سخن که طبیعی می نمود، با زبان ملی و زیبای پشتو، جریان داشت. اکثر جوانان نیز پشتون بودند. بر این اساس، کسانی که برقی نشدند، معرفت بیشتری از استاد برق یافتند و معلوم شد که ایشان در شمار نشرپردازان اند.

تاریخ عمیق / ۳۰

محفل با صمیمیت پایان یافت. در نقاشی ای که استاد ارباب برای امضاء آماده کرده بود، مثل معروف مردم چین را به دری افغانی نوشتم و در پای آن، امضاء کردم:

«ارزش یک تصویر، بیش از ده هزار کلمه است!»

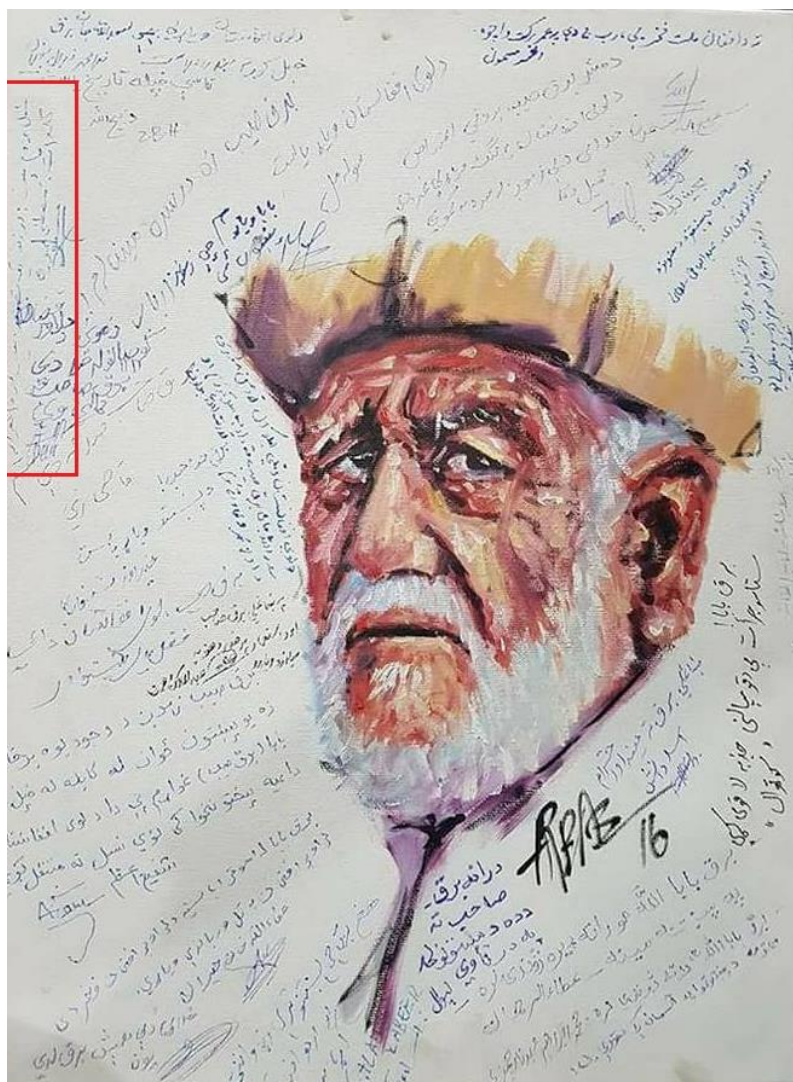
دلیل من برای انتخاب این جمله، بیشتر به اثر ارزش کار هنری استاد ارباب بود. به راستی «که شنیدن، کی بود مانند دیدن!»

پس از پایان محفل، بزرگان هر کدام استاد لیوال، استاد یون و دیگران در خلوت های بیشتر با استاد برق صحبت کردند و من، برای این که با خدا حافظی های معمول ما افغانان، رشته ی کلام و صحبت ها را برهم نزده باشم، بیرون شدم، اما سوژه ی دیگری گیرم آمد که چه گونه می شود ارزش برق را به مفهوم پدیده ی تخنیکی روشنگر، وارد جامعه ی فرهنگی کرد؛ هرچند روشنایی هایی وجود دارند، اما بیشتر «کورسو» اند.



تاریخ عمیق / ۳۱





- در مورد بقیه

دوست عزیزم، خالد قاسمیار که در یک شرکت طباعتی، کار می کند، تعریف کرد: در دفتر نشسته بودیم که یکی از نامزدان شورای ملی با ۲۰ تن مسلح، نزد ما آمد. ترتیبات امنیتی آنان به اندازه ای شدید بود که تمام اطراف دفتر را که در منزل اول یک مجتمع رهایشی قرار دارد، محاصره کردند.

نامزد مذکور با ۲۰ شعار متنوع، سفارش چاپ بلبورد، بروشور، بنر و ویزیت کارت می دهد. تنوع شعار های این نامزد، دوستان همکار خالد را تشویق می کند که آن ها را بررسی کنند. ماحصل این مطالعه، دست یافتن به ایدیالوژی ای بود که بسیار با کار یک وکیل در شورای ملی افغانستان، همخوانی نداشت. به گفته ی خالد، در یکی از شعار ها نوشته بودند: تحقق قانون اسلام در سراسر جهان.

یک نمونه ی دیگر در بلبوردی که در چهار راه سرسبزی شهر کابل نصب کرده، نوشته است: قربان محمد!

ماهیت کمپاین تبلیغاتی شورای ملی، افزون بر رهنمایی مردم برای معلومات، ایجاد ذهنیت مربوطه است. خوانش شعار «قربان محمد!» برای من که شاید کمی متفاوت تر از عامه باشم، زیرا کار فرهنگی می کنم، با هیچ ذهنیت شورای ملی توأم نشد. فکر کردم شاید «میلاد النبی» (ص) نزدیک است.

با هجوم ملخ وار نامزدان به پروسه ی تبلیغاتی، فرصت های زیادی برای مطابع و شرکت های طباعتی، به وجود آمدند. خالد و دوستانش، بی اعتنا به آن چه قرار بود تحویل دهند، به تجارت فکر می کنند، اما جنبه ی این شوخی، آنان را راحت نمی گذاشت تا

فکاهی و جوک نگویند. خالد می گوید، مرچ و مصاله ی قضیه زمانی بیشتر شد که نامزد مذکور از آنان در مورد محتوا، معنی و اهمیت شعار هایش می پرسد. آنان که درمانده بودند به این افتضاح چه بگویند، تجاهل عارفه می کنند و می افزایند که حاجی صاحب: شعار های تان از سویه ی ما بالاست!

شوخی و فکاهی، جزو جدا ناشدنی فرهنگ عامه ی افغانان است. در مدتی که کمپاین تبلیغاتی نامزدان شورای ملی جریان دارد، تصاویر، شعار ها و بلبورد های شان، پُر از سوژه و مطالب کمیدی اند. این تنوع سوژه در هر عرصه ای به کار می آید. در طنز «فرهنگ جامع لغات و جملات انتخاباتی» از احصائیه های یادآوری کرده ام که می توانند اندازه ی کمیت و کیفیت عرصه ی باسود و تحصیل کرده را تبیین کنند.

رویت کمیدی افراد و اشخاصی که در انتخابات شورای ملی ۱۳۹۷ش شرکت کرده اند، تا چند سال دیگر نیز خنده را بر لبان افغانان تضمین می کند. از میان این سیاهی لشکر، شماری به پارلمان راه می یابند؛ هرچند اخبار سرچوک مشعر اند که به جز ۸ تن، بقیه قربانی معادلات فزیک و کیمیایی حکومت وحدت ملی می شوند. به هر حال، کارنامه ی بعدی آنان با محک تبلیغات انتخابات قبلی، خالی از لطف نخواهد بود.

با طنز «فرهنگ جامع لغات و جملات انتخاباتی»، فکر می کردم سهم برداشت من از هیاهوی انتخابات شورای ملی، ادا شده است، اما وفرت سوژه های جالب و دو نمونه ای که هارون انصاری (فرهنگی فعال افغان مقیم استرالیا) از شبکه های اجتماعی انتخاب کرده بود، بار دیگر مرا تشویق کردند.

در دو نمونه ی انتخاباتی هارون، یکی که متهم به رنگ فروشی شده است، در کمال بی خبری و مظلومیت زنانه یی، جوانان محروم ما را ذوق زده ساخت. منظور این نمونه که به اثر انتخابات عالی حکومتی، در چند برنامه ی رسمی، از ما نماینده گی کرده، تفهیم مقام اول او در نظرسنجی هایی بود که در ۱۷ سال اخیر از یک میلیون بیشتر، صورت گرفته اند، اما همانند من به پرسش میلیون ها افغان دیگر پاسخ نمی دهند که چرا حتی یک بار از ما نظر خواسته اند.

مسرت مقام اول نظرسنجی های فانتزی، سیاه سر منتخب را به شوق می آورد تا از مردم بخواهد در مقام انتخاباتی شورای ملی نیز او را اول بسازند. در جمله ی مستعمل این سیاه سر، «می کنید» به جای «می سازید»، جوانان محروم افغان را که اکثراً دنبال قواره و رنگ هستند، از همین حالا درک می شود که به حامیان متعصب سهیلا سحر، مبدل ساخته است. درگیری بر سر دیوه نیازی نیز پُر نوسان بود. منتها پس از نشر تصاویر بدون میک اپ اش، از حمایت جوانان کاسته می شود.

رابطه ی اجتماعی علت و معلول، سوژه ی خالد را با یک نمونه ی دیگر نیز منطبق می سازد.

یک جوان دیگر که نامزد بغلان است، هرچند ناخودآگاه به تمثیل واقعی و کیل ولسی جرگه پرداخته، اما انکشاف تخیل او تا منطقه ی اتک در پاکستان، دشواری قوای مسلح را بیشتر می سازد؛ زیرا اگر موفق به عضویت ولسی جرگه شده و نظرش جزو مصوبه ی اکثریت و توشیح رییس جمهور، اجرایی شود، درگیری نظامی با پاکستان حتمی می شود. در شرایط کنونی، انکشاف مرزهای افغانستان تا اتک، به معنی رویارویی با قوای نظامی پاکستان

می باشد. فکر می کنم اگر از شر نماینده گان افراطی آنان در داخل (مخالفان مسلح) نیز فارغ شویم، کمتر از انکشافات مرزی نیست. حداقل به مرزهای کنونی کشور، دست می یابیم. تا جایی که من به یاد دارم و می دانم، سنت دستار بندی، همیشه مربوط مردان مسلمان بوده است؛ هرچند در فرهنگ های دیگر، چون هندوان، قدامت قبل از اسلام دارد، اما برای زنان مسلمان، ناپسند است.

فرهنگ های محلی کشور های مختلف مسلمان، روی دستاتیر دینی نیز اثر گذاشته اند. بنا بر این، دستار های افغانی، ایرانی، عربی و غیره تفاوت دارند. در افغانستان ما، افغانان اوزبیک، دستار را بدون شف می بندند. افغانان شیعه، از ایرانی ها تقلید می کنند و تنوع آن در مناطق پشتون نشین، با شف بلند ننگر هاری و شف دراز کندهاری، از مود، فیشن و سلايق ما حکایت می کند. در یک برنامه، به کله ی خاطره اسحاق زی، دستار زدند. شاید جنبه ی تفریحی یا آرایشی داشته باشد. البته محاسبه ی سودآور آن را نباید از نظر بیاندازیم. از این طریق، احترام، آراء و پول های زیادی نصیب قشر مذهبی می شود.

خود کفایی داخلی، شعار بازار آزاد افغانستان است. حالا که از افغان ستیزی، نان می خورند، بگذاریم از طریق لنگی نیز تجارت کنند. هر چه نباشد، همه خواهر و مادر دارند. شاید ما نیز ضرورت پیدا کردیم! اما کاش تکه های این لنگی ها/ دستار ها ساخت چین، کوریا یا کشور های خارجی نمی بود. شمله ور شدن با تکه های خارجی، واقعاً افتخار آور نیست. در سنگر افتخارات میهنی، هر قدر خود کفا باشیم، بهتر است.

تاریخ عمیق / ۳۷

بالاخره ویدیو های قوماندان شوربای نزاری را دیدم. حضرت علی پشه یی که همانند برادرش (میرویس یاسینی) متهم به داشتن رابطه با ایران و جریان های افغان ستیز است، در نقش یک مفتی، هموطنان را خبر کرده بود که «انتخابات، حرام است!» با مشاهده ی پوستر های انتخاباتی او متعجب شدم. گفتم چه بهتر که از خود او پرسند! کسی که از مال حرام استفاده می کند، چه نامیده می شود؟ مردم می گویند: حرامخور!

Suhaila Sahar
11 hrs · 49

در نظر نظر سنجی مقام اول را گرفتم.
من باور دارم که در روز ۲۸ میزان هم شما هموطنان عزیزم مرا اول می کنید.
به ۱۲۸ رای بدهید.

اجمل همنوا
نامزد انتخابات مجلس نمایندگان - بغان
اعتماد از شما
و مسئولیت از ما
"قطع ساختن آب هلمند پالای ایران
و انکشاف مرز افغانستان تا پل انکی"

مخلوقات انتخاباتی ۱۳۹۷

✓ اسلام
✓ وطن
✓ غوره سياست

الحاج حضرت علي

د ننگرهار و لايت څخه ولسي جرگې نه خپلواک نوماند

ټاکنيزه شمېره
82

ټاکنيزه نېټه

0700666666
0797866666
0700603045
0793366666
0777757777
0799479999



تاریخ عمیق / ۳۹



مصطفیٰ عمرزی

تاریخ عمیق / ۴۰



 **Suhaila Sahar** 11 hrs · 🌐

در نظر نظر سنجی مقام اول را گرفتیم.
من باور دارم که در روز ۲۸ میزان هم شما هموطنان عزیزم مرا اول می کنید.
به ۱۲۸ رای بدهید.







اجمل همنوا

نامزد انتخابات مجلس نمایندگان _ بغلان

اعتماد از شما و مسئولیت از ما

”قطع ساختن آب هلمند بالای ایران
و انکشاف مرز افغانستان تا پل اتک“

شماره انتخاباتی	صفحه	نشان انتخاباتی
۸۹	۸۴	

- در هر حال وحدت ملی

سه تصویر بهم پیوسته ی سیاستگران افغان که در آن ها در شمار مخالف و موافق، سند گذاشته اند، در این مکث، به نظرم یک جنبه ی دیگر نیز دارد. ایجاد آشوب برای تداوم امتیاز و بسط انحصار، حتی به سوژه یابی در عمق مسایل ملی می رسد. برای آن که عطا را در جایش ابقا کنند، تجزیه ی افغانستان را با حذف او مساوی دانستند. به دنبال ناراحتی های سیاسی، هویت ملی را بهانه آوردند و به این قسم، دکانداری به حد کهنه فروشی رسید، اما چیزی که در این میان بسیار جالب و حتی خنده آور است، تنوع قومی، زبانی، سمتی، مذهبی و حزبی مخالفان می باشد.

در هر نوبتی که تشکل ضد دولتی، شکل می گیرد، اگر ماهیت همه گانی نداشته باشد، به همان مقیاسی کوچک می شود که احزاب اقلیت ها دارند. حزب جمعیت، شاخه ی شورای نظار، حزب وحدت، جنبش و امثالهم، تا زمانی که در جلد قومی و جناحی خویش باقی مانده اند، به همان میزانی نفوذ داشته اند که ساحه و ظرفیت بشری آن ها بوده است.

جمعیت و شورای نظار، پس از آن که قدرت کابل را انحصار کردند، به حدی کوچک شدند که با تمام امکانات دولتی، ساحه ی نفوذ حکومت در پایتخت، حتی به غرب کابل نمی رسید. این سقوط، برای تنظیمی که به نام اسلامی و افغانی تا کندهار نفوذ داشت، از حقیقت دیگری پرده برداشت که برای مقولات کلان ملی، نه فقط افکار بلند ملی نیاز است، بل با اشتراک همه، تحولات و تغییرات کلی، رونما می شوند.

حزب جنبش با فاصله از خط چپ، در کنار جمعیت و شورای نظار، قرار می گیرد. حزب وحدت که از آغاز تاکنون، کاملاً ماهیت قومی و جناحی دارد، اگر در ائتلاف ها سهم نگیرد، به چیز قابل توجهی نمی رسد.

آخرین اجتماعات مخالفان داخلی حکومت با تصاویری که اخذ کرده اند، افراد و اشخاصی را نشان می دهند که از حامیان دو آتشه ی افغانیت تا مخالفان چند آتشه ی هویت ملی، اما برای آن که دایره ی داعیه ی آنان کوچک نماند، همواره ناگزیر اند دوستان و شرکایی داشته باشند تا بتوانند در آینه ی تمام نمای آنان، مردم را جذب کنند.

تصاویر یادگاری و تبلیغاتی رییس جمهور غنی، داکتر عبدالله و آخرین نمونه ای که در ترکیه در کنار جنرال دوستم، مستند شده است، حکایت ها و روایت های جالب از حقیقت تنوع قومی افغانستان دارند.

راه اندازی برنامه هایی که فاقد ماهیت و ساختار همه گانی باشند، هیچ طرف قضیه ی داخلی افغانستان را به جایی نمی برند. بعضی از هموطنان دلسوز با شعارهای «وحدت ما در قوت ماست»، به گونه ای به درک مفاهیمی کمک می کنند که مردم افغانستان در گذر دشواری ها، فقط با توانی که از اتحاد زاده می شود، به فرج رسیده اند. حالا با این افاده، نمی خواهیم پیام بدهیم که بازیگران آزموده و مَهره های سوخته، کمپاین، راه بیاندازند و با جلب توجه و توزیع پول، نمونه ای ایجاد کنند که هرچند در تیم ریاست اجراییه هویداست، اما این، وحدت قومی و حزبی افراد و جناح های سالم نیست. چنین تجربه ی اتحاد و اتفاق، تحمیل خواسته ها، انحصارات و زیاده خواهی هایی ست که از توان مردم و مملکت

می بُرند، اما نتیجه اش تداوم بگیر و ببند افراد و گروه هایی ست که با فروکش جهاد و مسئله ی کاذب مقاومت، دست و پا می زنند تا به هر نام و هر بهانه، در سیستم بمانند و از این طریق، حیاتی را تضمین کنند که با کاهش و رفع بحران، بیش از همه، آنان را طرد خواهد کرد.

به تصویری که ضم این طنزگونه کرده ام، خوب دقت کنید! آیا خنده آور نیست؟ افراد و اشخاصی که عکس های یادگاری گرفته اند، در شمار طرف های مخالف و موافق تقابل، توهین و تخویف کرده اند، اما برای تشکلی که بتواند موثر باشد، ناچار می شوند به وحدت ملی، رو بیاورند.

صبغه و صبغه ی وحدت ملی افغانی، چیز عجیبی ست! افراد و اشخاص سلفی هایی که در برابر هموطنان، قرار داده شده اند، کسانی را معرفی می کنند که اگر به تاریخچه های تنظیمی و جناحی آنان مراجعه کنید، کم نیستند فتاوی مرتد، خاین، جنایتکار و اوصافی که می توان رد و نشانی همه را در آن ها یافت.

روزی اگر از شرائاتلاف مُهره های سوخته، به تنگ آمدید، بهتر است برای برهم ریختن آنان، گذشته هایی را بازخوانی کنید که چه گونه یکدیگر را تکفیر کرده بودند. عطا محمد نور با خطاب «دزد» به جنرال دوستم، همیشه عذاب می کشد که می بیند هموطنان فعال در کار خنثی سازی ائتلاف های ناروا، این کلپ ویدیویی او را اشتراک گذاری می کنند و از این طریق، به حامیان و خود جنرال دوستم، پیام می دهند که آزموده را آزمودن خطاست.

تاریخ عمیق / ۴۵

در جریان افغان ستیزی های اخیر، بسیار کوشیدند مخالفت های رییس جمهور و معاون اول او را صبغه ی قومی دهند، اما نشرات فارسیستی که در همه جای آن «پان ترکیسم» را دشمن درجه اول محاسبه می کنند، حامیان ناراض جنرال و خود او را واداشته اند به استثنای تصاویر سلفی، وقعی بیشتر به افغان ستیزان نگذارند. آنان می دانند که دوستان فارسیست آنان، به تنوع قومی، باور ندارند.

به هر حال، در هر حال، وحدت ملی ضروری ست. اگر خواهان پیشرفت یا پسرفت باشیم، بدون مشارکت همه گانی نمی شود. در ارتجاع اول سقوی، وحدت ملی با پوشش افغانی و اسلامی، باعث شد مشارکتی به میان آید تا افغانستان را به عقب برگردانند. این موفقیت نه ماهه نیز حاصل وحدت ملی بود. در ارتجاع دوم، مسعود و ربانی، ماهرانه از جمعیت و شورای نظار به اصطلاح اسلامی استفاده ها کردند، اما با بُرش پیمان جبل السراج و حکومت ننگین ملا ربانی، خیلی افسوس می خوردند و می شرمیدند که می دیدند ساحه ی نفوذ حکومت شان، خیلی کمتر از یک دهقان بی سواد ی ست که تا آخر می دانست اگر از جلد مصنوعی خادم رسول الله بیرون شود، عمر امارتش کمتر از نه ماهی می شود که مردم را فریفته بودند.



- دزدان دنیای مجازی

در آپشن های ایمیل، بخشی وجود دارد که پیام های غیر مستقیم را منتقل می کند. کارکرد «سپم»، نه فقط محدود به تامین ارتباط غیر مستقیم است، بل گیرنده ای ست که گاه باعث دردسر و یا زیان های ناشی از فعالیت هکران را میسر می کند. در این بخش، پیام هایی وارد می شوند که ارسال کننده، از طریق آدرسی که در دنیای مجازی، در سایت، وبلاگ یا... وجود دارد، بدون این که بداند ایمیل شما چیست، پیام می دهد و این پیام، از طریق آپشن «سپم»، وارد ایمیل آدرس ما می شود. تا زمانی که به این ایمیل، پاسخ ندهید، ارسال کننده از فهم مشخصات ایمیل شما، عاجز است.

هکران با ارسال ایمیل های جعلی و آن چه از دیگران هک کرده باشند، همواره شمار قابل ملاحظه ی ایمیل می فرستند که با آلوده گی فضای نت، ممکن وارد ایمیل ما شوند.

«سپم» ها، کم یا زیاد، به ایمیل های غیر مستقیم موقع می دهند. بار ها اتفاق افتیده ایمیل ها از طریق پاسخ به موارد مشکوک هک شوند و یا از این طریق، فضای ایمیل و کمپیوتر، ویروسی شده است.

چند سال قبل، زمانی که از «یاهومیل»، استفاده می کردم، از طریق «سپم»، به ایمیلی برخوردیم که تا آن زمان، نه از هک چیزی می دانستم و نه از هکر. محتوای ایمیل، پیام عجیب و مسرت بخش بود. در این پیام، گفته شده بود شما برنده ی مبلغ زیاد پول شده اید. بنا بر این، پس از تماس با ما، جزییات را در اختیار تان قرار

می دهیم. در همان روز ها که به اصطلاح عوام «کم بغل» بودم، این پیام، روحیه ام را بالا برد، اما عدم احاطه ی درست به نوشتن زبان انگلیسی و این که اگر برای کمک، از دیگران یاری بخوام، موضوع فاش می شود و ممکن بر اساس عادت اجتماعی ما، سر و کله ی چند به اصطلاح دعوا جلب و شریک پیدا شود، ترجیح دادم کمی «سروی» کنم. پس از احتیاط بسیار، صحبت با دوستان و رفقا را شروع کردم. اکثریت قریب به اتفاق، چیزی زیادی از چنین رویداد هایی نمی دانستند، اما شماری که دقت بیشتر داشتند، هشدار دادند مورد، مشکوک است!

کم بغلی اقتصادی و تحریک مالی، اجازه نمی دادند از دامی که قرار بود گرفتار شوم، حذر کنم. به اثر خواهم، برادر، متنی به زبان انگلیسی تهیه کرد و در کمال ناباوری در اختیارم گذاشت تا با طرف بخشنده، سر زبان بیایم.

در پاسخ به ایمیلی که از طریق سپم دریافت، متن انگلیسی را فرستادم. خیلی زود پاسخ آمد که ضمیمه ی یک «سرتیفیک» بسیار جالب بود. در روزگار ما که ارزش اسناد، اولویت دارد، دریافت سند بخشش، مرا غرق تر ساخت.

دزدان دنیای مجازی، ضمن ارسال سند اقبال، از من خواسته بودند تمام مشخصات حساب بانکی خویش، از جمله پاسورد آن را برای شان ارسال کنم. استدلال کرده بودند که پول را فقط این گونه می توانند وارد حساب من کنند. پس از این پیام بود که از خلسه بیرون شدم. در آغاز ماجرا، در شگفت بودم که از بابت کدام کار، پول هوایی رسیده است، اما شناخت از تکت لتری و تجربه ی ناکام آن که مرا از باور به شانس و اقبال، به دور کرد، پذیرش این که از لطفی بهره مند شده ام که در حال تردد در نت است، مرا در کاری

مشغول ساخت که در هیجان چند روز کاذب آن، بالاخره سوژه ی این نوشته، مهمترین حاصل آن شد.

ارسال پول با چنان خواست ناشیانه، بر شکاکیت بیشتر می افزود، اما قمار بازی انترنتی از این گونه، در مسئله ی دیگری نیز مرا جرات می بخشید که با نداشتن چیزی در بانک، اگر چیزی در این قمار نباشد، چیزی از دست نخواهم داد. غافل از این که در این معامله، از افغانستان فقیر، هک یک ایمیل نیز غنیمت است.

با پیامی که ارسال کرده بودم، ایمیل را به چنگ آوردند. پس از آگاهی بیشتر در این زمینه، تصمیم گرفتم ماجرا را ختم کنم. از سویی زیر تاثیر این حقیقت که کاری عبث است و از سوی دیگر در سایه ی این باور که در فرهنگ ما نومیثی، عمل ناپسند می باشد، فکر می کردم دسترسی دزدان به حساب بانکی ام، شاید به نومیثی بیشتر کسانی منجر شود که در سوی دیگر دنیا، با بی عدالتی های اجتماعی، مجبور اند از راه های ناصواب، کمایی کنند. فقر اقتصادی، دشمن در کمین است و هر آن می تواند مسبب ده ها معضل شود.

گفتم اگر وارد حساب بانکی ام شوند و مشاهده کنند که چیزی نیست، مانند قضیه ی دزدی در یک فلم کارتونی می شود که دزدی پس از زحمت زیاد، به سیف یا گاوصندوق می رسد، اما مجبور می شود پولی از جیب خودش بگذارد؛ زیرا با خجالت درمی یابد که در آن جا چیزی وجود ندارد.

نیت من در برابر دزدان، از آن فلم کارتونی نیز الهام می گرفت. گفتم در فرهنگ ما، نومیثی ناروا شمرده می شود. بهتر است از بقیه ی قمار صرف نظر کنم. متأسفانه دزدان ناانصاف، به کنه ی

ضمیرم پی نبردند و پس از چند روز تاخیر، یاهو میل را هک کردند. آنان پس از هک کردن ایمیل ها و استفاده از محتوای آن ها، همه را در فضای مجازی رها می کنند. بدا به حال کسانی که از این طریق، فریفته شوند.

پیام هایی که از طریق سپم می رسند، محدود به ایمیل ها نیستند. چنین رویداد هایی در شبکه های اجتماعی و خلاصه اکثر آدرس هایی اتفاق می افتند که در دنیای مجازی، تبادل پیام می کنند. محتوای این پیام ها، فرق می کند. برادرم برایم قصه کرده است که یکی از دوستان شان در موسسه ای در ولایت پروان، از طریق این پیام ها فریفته می شود و مقدار قابل توجه پول را از دست می دهد. او، پیامی دریافت کرده بود که کسی با چنان سرمایه ای در حال کوما به سر می برد. اگر برای تداوی اش هزینه کنید، با چنین تضمیناتی که وجود دارد (مثلاً سندی که برای من فرستادند) می توانید سود خوب حاصل کنید. یا پیام می گیرید که از شما برای کار در هوتلی در کانادا، دعوت می کنند. اگر نتواند شما را بفریبند، از هک ایمیل شما به عنوان ناچیزترین استفاده، سود می برند؛ اما وای به حال کسانی که اسناد و معلومات مهمی در ایمیل داشته باشند.

زمانی که یاهو میل را هک کردند، هیچ چیز قابل ملاحظه نداشتم. در آن سال ها، شاید ده سال قبل، همانند بسیاری از محصلان فارغ پوهنتون که طی یک ماه، ده ها سی وی (معرفنامه) می فرستند، یاهو میل پُر از سی وی هایی بود که خدا کند به نوبدی بیشتر دزدان، کمک کرده باشند.

هرچه بود، با از دست دادن یاهو میل پُر از سی وی، این کینه نیز بر دلم مانده بود که چه گونه انتقام بگیرم. در افغانستان جنگ زده ی

تاریخ عمیق / ۵۰

ما، کشاندن دشمن در بدبختی، هنر سیاسی محسوب می شود. در
سلاخی این جا، هر کاری با بدکار، بد نیست.

با آن چه از کیفیت سرتیفیکت دزدان دنیای مجازی دیدم، ترجیح
می دهم آن را نگه دارم. دیزاین جالب، دقت در مشخصات و
رعایت تمام استندرد ها در آن، حرفه یی اند. خواننده گان این
مقاله، پس از مشاهده ی آن، پی خواهند بُرد بهتر از تمام اسنادی
می باشد که از ریاست جمهوری تا ادارات خورد و کوچک
خصوصی و دولتی افغانستان، می دهند.

چند ماه قبل در مراسم تقدیر از فرهنگیان، تحسین نامه ای گرفتم
که با املاء و انشاء و دیزاین، به اصطلاح روی نشان دادن ندارد.
متن نوشتاری این سند، آن قدر غلطی دارد که اگر پیش از پاک
کاری و تصحیح، به کسی نشان می دادم، شاید گمان می کرد
تحسین نامه نه، بل توییح نامه است. مرجع صدور این سند، نهاد
طویلی ست به نام مشرانو جرگه.

شرح تصویر:

سرتیفیکت دزدان دنیای مجازی به من.



- ساکاری یوها

- (از کارخانه ی مهدی موعود؟!)

باور های خرافی اهل تشیع به تبع فرهنگ هایی که تاثیر پذیرفته اند، متنوع می باشند. در قسم عربی، خلوص هویتی رونما می شود، اما در قسم فارسی، پیوند های قومی نیز رونما می شوند. در ایران، حتی زردشتیان اعتقاد دارند امام حسین، داماد شان است؛ زیرا به قول آنان، دختری از خانواده ی یزدگرد ساسانی را می گیرد. ظاهراً پای اسرای جنگ های مسلمین و کفار عجم، دختر مجوس را به حرم اهل بیت، رهنمون می کند. امثال این روایت ها با تفاوت هایی که من آورده ام، کم نیستند، ولی آن چه مستلزم دقت بیشتر است، در تمام آن ها فرهنگ سازی به منظور برآورد منافع مطرح می باشد. مثلاً در نمونه ی فارسی، شوونیسم ایرانی را با شیعه ی صفوی دم می کنند. سحر این فرهنگ، خلط پدیده ی عجیبی می شود که از یک سو ادعای مسلمانی دارد و از سوی دیگر، تنگ نظری بیش نیست.

تواریخ روایی که در همه جا بر اساس قصه، افسانه و ادبیات منتقل می شوند، کاملاً از حوزه ی تاریخ خارج شده اند. به استثنای تدقیق دستوری که به درد زبان می خورد، پذیرفتن خزعبلاتی که شاهکار های آن ها در شاهنامه ی فردوسی، کارزار آدم کشان و دیو کشانی ست که تا زمان مرگ شاعر نیز مرگ ندارند، حتی از جنبه ی تفریحی بیرون شده اند.

چنان چه تفسیر ها، تعبیر ها و تاویل ها به انقسام دین منجر شده اند، فرقه های مولد برداشت ها با گاف هایی که دارند، راه را برای انواع سوء استفاده باز کرده اند. با رشد صنعت فلم و دنیایی که با

پیشرفت تکنالوژی، هر گونه خواب و خیال را متصور می کنند،
مولد کارخانه جات فرقه ها نیز پیشرفته شده اند.

«ساکاری یوها»، نام کتابی ست که از مصوت آن پیداست شما را
به آسیای جنوب شرقی، حواله می کند. راستی در این نوبت،
لینک دائلود رایگان آن را نیافتم، اما ماجرای ویدیویی اش را
یافته ام.

خشونت های وحشتناک بنیادگرایی دینی که مخالفان خویش را به
طرز فجیع می کشند، جز نقاشی ها یا معدود تصاویر تاریخی،
شناخته نمی شدند. ما تاریخ های زیادی را خوانده ایم که در زمانه
های فتوحات، جانب بازنده و اسیر، چه می کشیده اند. مثلاً این
کوروش فارسی را که اسیر می شود، سر می برند. تصاویر زیادی
وجود دارند که پیکره ی بی سر او را نشان می دهند، اما ویدیو
های رنگه و کیفیت اچ دی، از کمالات سال های اخیر اند.

تاریخ پیامبران دروغین و افرادی که وانمود می کردند ملکوتی
اند، دور نه، در همین جغرافیای خود ما نیز بسیار مشهور است. چند
مادر مُرده با نام های زردشت، مزدک، مانی و غیره که در زمان
کمونیست ها الگو شده بودند، هر کدام با محرومیت جنسی،
ادیانی برجا گذاشته اند که اگر می بینید مقاربت با نزدیکان در
دین زردشتی ستوده است و مزدک کثیف، امرا را تشویق می کرد
زنان را اشتراکی بسازند، تعقلی را در بر نمی گرفت. بدبخت ها
برای خود شان «سهولت»، درست می کردند.

«ساکاری یوها»، نام کتاب پسرکی ست (محمد حسین پور یا داکتر
سایان) که ظاهراً در جغرافیای توهم «مهدی موعود» (ایران) از
ورزش های رزمی، ظهور کرده است. روایت ویدیویی او با

موزیک بگروند یکی از این سریال های ایرانی که اسمش یادم رفته با ادبیاتی که کلیشه یی ست، وعده هایی منتقل می کند که تقریباً با ضعف ایدت ویدیو، ناممکن تر می شوند. چند ژست ورزشی، فلمی و سلام هتلری، جلوتر از همه از صنایعی خبر می دهند که در یک قرن اخیر، وارد ایران شده اند. ایران، شاید یگانه کشوری در جهان باشد که پدیده ی مذموم آریایی را رسماً تبلیغ می کند.

خلاصه، پیروز های ورزشی پسرکی که خوب درخشیده، او را از کارخانه ی مهدی موعود بیرون می کنند؛ اما در اخیر ویدیو، هوشیاری را از دست نمی دهد و به پیروانش سفارش می کند که اگر نتوانست با آنان ملاقات کند، مشیت الهی در کار بوده است. از این اشاره می توان به نیرنگ جهانی نیز پی بُرد که در ادوار باستان، مردم را می فریفتند.

می گویند بابک خرمدین که در مسلمان گشی مشهور بود، در زمان ادعای پیامبری، مردم را جمع می کند که نور مرا ببینید! تاریخ این کثیف مشعر است که از بس چهره ی زشت داشت، در پاسخ به مردم که می گفتند می خواهند چهره اش را ببینند، می گفت تاب دیدن مرا ندارید! در روز وعده ی معجزه، در محلی که مردم او را نمی دیدند با شیشه هایی، نور آفتاب را به سوی مردم منعکس می کند؛ چون ظرفیت چشم از دریافت مستقیم نور خورشید، پایین است، همه به فوق العاده گی او اعتراف می کنند.

گفته می شود این ساکاری یوها از جمله ی چندمین مدعی ظهور است. ظاهراً قدرت تخلیق کارخانه ی مهدی موعود در تشیع، پیش از آن که چنان چیزی رونما شود، پیش زمینه می دهد. مردم بالاخره با وفرت چهره های دروغین، عادت می کنند و یکی شاید

تاریخ عمیق / ۵۴

از همین آخوند های ولایت فقیه را قسمت پایانی این داستان بشمارند. در تمام روایت ها و تواریخی که گاف (ندانم کاری) وجود داشته است، قسمت های فی البداهه ی دیگر نیز تولید شده اند.

یادآوری می کنم افغان هایی که با ساکاری یوها غافلگیر شده بودند، کامنت گذاشته بودند که این پسر از زیر پُل سوخته (از محلات تجمع معتادان در کابل) گریخته است. لینک ویدیوی «ساکاری یوها»:

<https://www.facebook.com/cherahidroghin/videos/623190961411248/>



- سگ فروشی

برداشت سطحی مردم از معیار، نام ها و آدرس های کلانی را مَهر می زند که در قواره ی عجیب و غریب شهر های ما، شهر هایی که در همه جای آن ها، بقایای خانه های سنتی، گلین و فقیر، همسایه های خانه های مفشن، ویلا ها و مراکز تجارتي می شوند. در کمتر جاده ای در شهر ها، خط دید روی مسیر یکسانی قرار می گیرد که به اصطلاح خرسند شویم تغییرات نو، فاصله از بدویت و عقب مانگی را بیشتر کرده است. چند نام مشهور در کابل، هنوز جزیرا مجزای شهرنشینی اند که از وزیر اکبر خان شروع و به «یای» شیرپور خاتمه می یابند.

در تقسیم بندی سنتی - نو، نام ها و آدرس های مشهور خارجی، از شگفتی های دنیای جدیدی بودند که با حضور جامعه ی جهانی، تماشا کردیم. در شهر ما، کم نیستند جا ها و مکان هایی که از دکان های محقر خورا که فروشی و سلمانی تا مراکز بزرگ، تمام دنیا را داغ زده اند. در کابل، چند جا دکان هایی را دیدم که با سقف کاه گل، درب و دیوار بدقواره، اما در شیشه ها و لوحه های آن ها نوشته اند: سلمانی پاریس، کبابی پاریس، آب میوه ی پاریس و...

برج ایفل را با چند وصله ی فلزی ولدنگ کرده اند و در چهار راه هوتلی به نام شام پاریس، نصب کرده اند. شهرت پاریس، رسوب ذهنی عجیبی دارد. من این شهر معروف را فقط از طریق نوشته ها، فلم ها و قصه هایی به یاد دارم که مادر مرحومم در جریان تحصیلات عالی اش در سالیان ۱۹۷۰ - ۷۱ میلادی به یاد داشت. او در فرانسه، تحصیل کرده بود.

در کابل در جاده ای در کنار پارک شهر نو، مسیری که در یک سوی آن، سفارت کیوبا قرار داشت (مشرف به جاده ی انصاری) دکانکی از کاه و گل، اما با نام درشت «ژاک اندرل»، ما را از خواب رفته گی های زمان طالبان، بیرون می آورد. این دکانک، اولین جایی بود که برخلاف ظاهر، عطریات اروپایی می فروخت؛ هرچند هرگز به آن جا سر نزد، اما دوستان تعریف می کردند که عطریات فرانسوی داشت. قواره ی این دکان در زمانی که طالبان به تازه گی سقوط کرده بودند، گل و پلستر خانه های سنتی ما را با خشت و کانکریت عمارات، عجین می کرد. اولین رشته های وصل دوباره ی کشور ما پس از انزوای بیست ساله، از چنین خلطی تامین شده است. حالا در مسیر عطرفروشی ژاک اندرل که دیگر وجود ندارد، ده ها بلندمنزل زیبا و مراکز بزرگ، هر نوع امتعه و اشیای قیمتی و لوکس را می فروشند. با وجود این، انتساب امریکایی، جرمنی، پاریسی، دویبی، جاپانی و انگریزی، از قصابی ها و رستوران ها تا سلمانی ها، سماوارچی ها و کراچی ها بر جایش باقی ست.

در یک موتر شهری سفر می کردم که ناگهان یک موتر سایکل باربری نوع الاخر که بیشتر از قطعات وارداتی در داخل مونتاژ می شود، از جلوم گذشت. در عقب آن با قلم نسخ، نوشته بودند: اصلی جاپان. فکر کنم خبروزه بار کرده بود.

در میان جامعه ی سنتی - مدرن و تنوع تجربیات جهانی ما، موضوعات زیادی رونما شده اند که اگر بقا نیابند، حتماً تاریخی می شوند.

در سه راهی که در نبش آن، خانه‌ی شخص معروفی با تخلص «پرونتا» شناخته می‌شود و گوشه‌ای از خانه‌اش را به نام مسجد حنظله، عبادت گاه و مدرسه ساخته‌اند، در مسیر مشرف به تعمیر پیشین لوی سارنوالی، دکانی به سیاق فروشگاه ژاک اندرل، قرار داشت. این دکان، لوحه نداشت، اما در آن جا، سگ فروشی نیمه مشهوری بود. چند تن از هموطنان که با استفاده از حضور خارجیان، از فرصت‌های اقتصادی سود می‌بردند، متوجه شده بودند که ارزش موجودات زنده در میان کفار، آن قدر زیاد است که حتی سگ‌ها و پشک‌های شان در شرایط بسیار بهتر از آدم‌های ما، زنده‌گی می‌کنند.

اسلام‌الدین پاییز که از دوستان نزدیک من است، برایم قصه کرد که روزی شوق سگ‌بازی شان «تور» می‌خورد: گفتیم برویم سگ بخریم. با حس عاطفی محبت به سگ، روانه‌ی سگ‌فروشی‌ای می‌شوند که آدرس دادم. پاییز، آورده است که با وارد شدن به دکان، از تماشای سگ‌های ملوس، رنگارنگ و با تربیه بسیار خرسند شدیم. پرسش نرخ‌ها و چنه‌زنی، ما را روی رقم «۶۰۰» به توافق رساند، اما همین که پول را پرداختند، با تعجب و ناراحتی سگ‌فروش، مواجه می‌شوند. پاییز می‌گوید فروشنده یادآوری کرد که قیمت سگ نامبرده، ۶۰۰ دالر امریکایی ست. شما ۶۰۰ افغانی پرداخته‌اید! به قول دوستم، این بار نوبت ناراحتی ما بود. با خشم گفتند: اووو هی! چه قدر سگ کار داری! کل شهر و بازار ما از سگ پُر است. فروشنده به آنان می‌گوید که سگ‌های فروشی آنان با تربیه، تحصیل کرده و اصیل‌اند. این سگ‌ها با مجوز وزارت صحت عامه به فروش می‌رسند و اصلاً با سگ‌های کوچ و بازار، قابل مقایسه نیستند. پاییز می‌افزاید که ما کوتاه

نیامیدیم و گفتیم سگ، سگ است. با تربیه و بی تربیه ندارد. اگر گران فروشی می کنی، همین حالا ده ها سگ مختلف را در اختیارت قرار می دهیم. با این تفاوت که سگ های ما، مثل آدم های ما، فقیر، جنگ زده، حمام ندیده و از تعلیم و تحصیل دور مانده اند؛ اما اگر زمینه میسر شود، تمام آنان می توانند حتی در «برند» های مختلف سگی شرکت کنند و جایزه بگیرند. خلاصه سگ بی زبانی را که به گمان ۶۰۰ افغانی گرفته بودند، دوباره مسترد می کنند.

وقتی دکان های محقر با نام های سلمانی پاریس یا خوراکه فروشی نیویارک را می بینم، به یقین که سگ های خارجی نیز در این معیار، می توانند ممثل سگ های داخلی، کوچه گرد، گرگی (به فتح گ)، بوالهوس، دیدو و بدتر از همه پاچه گیر و دیوانه ی ما شمرده شوند.



- سی وی انگلیسی

کتاب «نبرد من» (نوشته ی آدولف هتلر) را خوانده اید؟ با رواج تاریخ سازی های سیاسی و تعمیم نظریه ی مردود آریایی، مجریان سیاست های تبعیض نژادی یا نازی ها را همه می شناسند.

سال ها قبل از این که کتاب «نبرد من» را بخوانم، از دوستان و نزدیکان می شنیدم که هتلر گفته است: اگر سربازم افغان باشد، افسرم ترک و سلاحم ساخت جرمنی، تمام دنیا را اشغال می کنم». جالب تر از همه، چند گونه بودن این روایت است.

روزی در صفحه ی فیس بوک شبم ثریا، آوازخوان و رقاصه ی مشهور تاجک که قبل و بعد از حج نیز با هنر و بدنمایی های حجاب و دامن های کوتاه، بیش از هتلر و فلسفه ی آریایی، کسب مخاطب می کند، پُستی را شریک ساخته بودند که با کمی تفاوت، روایت هتلری را دگرگون می ساخت. در آن پُست، به جای سرباز افغان، سرباز تاجک به کار رفته بود؟! تذکار این گفته ی هتلر همواره با ذوق و هیجان نزدیکان و دوستان توام می شد.

در سال های کودکی و نوجوانی، هنوز آن قدر اطلاعات تاریخی نداشتم که اگر اشتباهات نظامی نازی ها نمی بود و هتلر با نادیده گرفتن بهترین نظامیان آلمان، مدیریت سیاسی خویش را در امور نظامی، دخیل نمی کرد، بیش از ۱۱ میلیون سرباز آلمانی که با بهترین تجهیزات نظامی زمان خویش مجهز بودند، بی نیاز از همه می توانستند تاریخ جهان را دگرگون بسازند.

کتاب «نبرد من»، نوشته های هتلر در هنگام زندان است. او زمانی که می خواست این کتاب را نشر کند، نام آن را «خاطرات زندان» گذاشته بود، اما به سفارش جوزف گوبلز که از نوابغ تبلیغات و

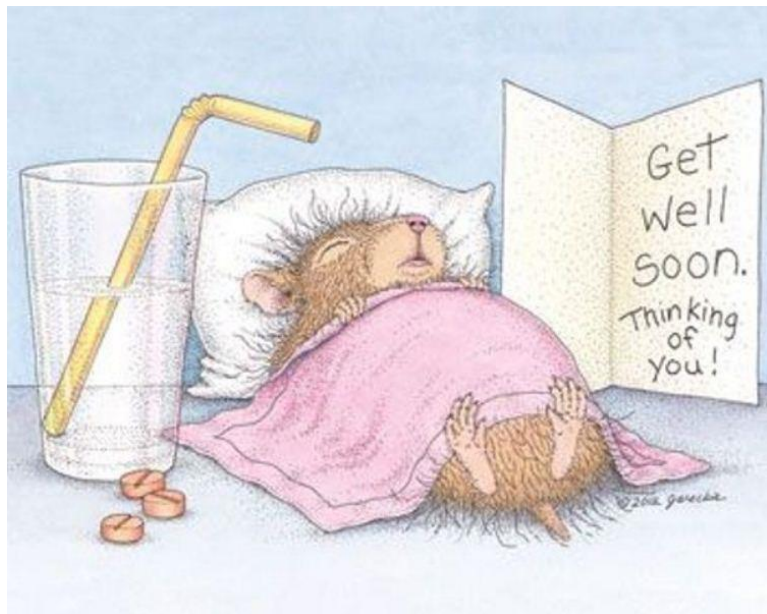
بعداً در حکومت نازی ها، وزیر تبلیغات می شود، نام «نبرد من» را انتخاب می کند. من این کتاب را خوانده ام. تقریباً چیز جالبی ندارد. روایت زنده گی کودک و نوجوانی، سال های جنگ و چند تیوری نژادی، اما یگانه نکته ای که در این کتاب، توجهم را جلب کرد، انتقاد هتلر بر سیستم معارف آلمان قبل از نازی ها بود. با کاهش و پایان سیطره ی استعماری فرانسه در جهان، از رواج زبان فرانسوی نیز کاسته می شود. قبل از زبان انگلیسی، زبان فرانسوی، زبان بین المللی بود. زبان فرانسوی که با داشتن ادبیات و بزرگان جهانی هنوز هم زبان مشهور است، قبل از حکومت نازی ها در آلمان، زبان اجباری تحصیلی بود.

هتلر در کتاب «نبرد من»، استدلال می کند که تمام مردم آلمان، هیچ نیازی به کسب زبان فرانسوی نداشتند. منطق استفاده در روابط خارجی و فرهنگی، محدوده ی بسیار کوچک دارد. به این دلیل، عامه ی مردم آلمان که در زنده گی روزمره از فرهنگ های خودشان استفاده می کردند، به زبان فرانسوی نیاز زیادی ندارند. در واقع پس از پایان تحصیل که کثرت استعمال تمام اندوخته ها میسر نمی شود، فراموشی، بخشی از زحمت هایی را هدر می دهد که هنگام آموزش های جبری، متحمل می شویم.

باری قصه کرده ام که به اثر اصرار بزرگان که باید در سیستم حکومتی باشم، ناچار به یکی از نزدیکان رییس جمهور، سی وی دادم. در ملاقاتی که در منزل مسکونی او واقع شد، با ملاحظه ی معرفی نامه (سی وی) و پُر رنگی تحصیل، تجربه و کار های رسانه یی و فرهنگی دری و مایل به پشتو در آن، اما کمی شرمگین اضافه کرد که رییس صاحب، سی وی انگلیسی را خوش دارد!

وزیر تجارت افغانستان با ندانستن های زبان رسمی دری افغانی و پشتو، باعث خشم، عصبانیت و حتی مسخره گی شده است. نزدیکان فولش رییس دولت (فولبرایت ها)، اعضای خانواده و افراد بی تجربه ای که از کنج و کنار کافه ها و همه جای خارج، در سیستم دولتی ما فقط با مزیت زبان انگلیسی، استخدام شده اند، همه و همه به بی زاری بیشتر مردم از حکومتی انجامیده اند که اگر عدم دقت، مجال شان کاذب نبخشد، می شود گفت حکومت داکتر غنی با مردم و جامعه ی ما بسیار ناآشناست.

منطق اعتراض کتاب «نبرد من» بر زبان های بیگانه را جلو هموطنان، قرار داده ام. با این همه ادعا و گویا میل فرهنگی داخلی، نیاز های ما به زبان انگلیسی، البته در زمینه ی زنده گی اجتماعی، فرهنگی، افغانی، قومی و خلاصه روزمره را تعیین کنید!



- شما را دل تان!

اثرات مکتب ها و اندیشمندان بزرگ، نصب العین بسیاری بوده اند، اما این تاثیر گذاری، فقط منوط به مکتب ها و اندیشمندان نبوده است.

رفتار، گفتار یا برداشت از افراد نه چندان مهم و نه هم هوشیار نیز در تعیین خط مشی یا دیدگاه ها، کمتر از مکتب ها و اندیشمندان بزرگ نیستند. حالا که تعصب طرفداران بچه ی سقور را می بینم، یقین می کنم که جهال نیز اثر گذاری کرده اند. تحت تاثیر سطح پایین اندیشمندان، از دوستی یادآوری می کنم که در این اواخر، ما را متاثر کرده است.

هر از گاهی که با شدت مشکلات، دست به پاسپورت و ویزا می بریم، دوست ما ظاهر می شود: من که نمی روم! اصرار ما به همراهی او به جایی نمی رسد. در پاسخ به ما می گوید: شما را دل تان! روزگار این دوست سر به خود، بهتر از ما نیست، اما اصرار او برای ماندن را بالاخره کشف کردم.

پیاده رویی در جاده های کابل، مواجهه با ساختمان ها، خانه ها و مجتمع هایی ست که شماری تکمیل، بعضی ناتکمیل و تعدادی با استخوان بندی سیخ و سمنت برپا شده اند. در این میان، ساختمان ها و خانه های تکمیل شده و گرانها، دوستم را به شوق می آورد و با خودش به شمارش می پردازد: خانه ی ۱۲ و مرکز تجارتي ۲۰. با اکتشافی که صورت دادم، در اول کمی جا خوردم، اما دوستم، خون سردی اش را حفظ کرد. او با مشاهده و شمارش خانه ها، مراکز تجارتي و ساختمان های بزرگ، همه را جزو اموال

غیرمنقولی محاسبه می کرد که روزی به او و نزدیکانش خواهند رسید. باری به وی هشدار دادم: صاحبان این مکان ها، از زورگویانی اند که از بروت های شان خون می چکد. نباید به اموال آنان نظر داشته باشی! این طایفه از زمان ظهور در کوه ها و دشت ها، برنامه و اجندا ساخته بودند تا به چنین روزی برسند. دوستم با پوزخند و شماتت، به من پاسخ گفت: تو با این همه جسارت تاختن به خاینان، چرا ملاحظه داری؟ اینان مگر کیستند؟ از هفت ثور تا هشت ثور، از سقوط طالبان تا حکومت فعلی، زورگویانی نیست شدند که وقتی در جمع رفقا جمع می شدند، از انقلاب برگشت ناپذیر صحبت می کردند. بنا بر این، مصادره ی اموال غصب شده به نفع مردم، چه گپ دارد؟ صاحبان این مکان ها، دزدانی بیش نیستند. اگر قبول نداری، سراغ فرزندان و خودشان را بگیر! تعدادی از دویی، تهران و تاجکستان به وظیفه می آیند و پس از وخامت اوضاع، به نام عیادت فامیل، فرار می کنند. به دوستم گفتم: قبول که برای اینان نمی ماند، اما مردمان اطراف شان که در روزهای ۸ و ۱۸ سنبله، بیرون می شوند، نشان داده اند که اگر زمان چور برسد، چیزی باقی نمی مانند. او با خنده گفت: این ولگردان، گوشت دهنه ی توپ اند. خواهی دید که چه گونه در کوه ها و صحرا ها، به نسل دیگر می رسند.

به هر حال، استدلال دوستم، بد نبود. راستی اگر ورق عوض و تحول دیگری رونما شود، شاید به ما نیز چیزی برسد. چند منطقه ی مهم را به یاد آوردم. در این مناطق، مکان های خوبی ساخته شده اند که اگر به فرهنگیان برسند، بد نمی شود. با این خیال، فکر کردم اگر فقط یک مجتمع را غصب کنم و بفروشم، در نخست پول چاپ دوباره ی کتاب ها، کتاب هایی که چاپ

نشده اند و حق الزحمه ی کُل سال هایی جبران می شود که مفت و رایگان، قلم زده ایم. این مسرت، مرا به فکر انداخت که اگر خدا بخواهد و مال های غصب شده (جایداد های زورگویان) به مردم برسد، با فروش چند منطقه ی دیگر، کتاب های سایر نویسندگان و بزرگان را نیز چاپ کنیم و حق الزحمه ی کُل فرهنگستانی را تامین کنیم که در خارج و داخل، مفت و رایگان زحمت می کشند. این خیالات را با دوستم شریک ساختم. مثل این که از اثر گذاری اش روی من، خوش شده بود، گفت: مناطق دیگری را نیز دیده ام که بهتر است فرهنگیان مفلسی مثل تو، مصادره کنند. از صفت مفلس، خوشم نیامد. گفتم: دستم به دهانم می رسد، اما پول های دالری و چند میلیونی، مثال روی نازک کباب بره را دارند. ممکن نیست رد کنم! فقط خدا کند تا زمان مصادره ی اموال دزدان، در حملاتی تلف نشویم که مخالفان شان برای نابودی آنان نقشه می کشند. آنان به جای تعمیرات قوی و محکم، حالا موانع و حصار های سمتی می سازند تا در برابر حملات انتحاری، آسیب نبینند.

شیرینی مزایای اقتصادی خیالاتی که رد و بدل می کردیم، اما مرا از عواقب مال حرام، بیرون نمی کرد. به فرض این که مال دزدان را مصادره کنیم، مال دزدی، دزی به شمار می رود. می گویند یک توته حرام، صد توته حلال را نابود می کند. ما که چیز زیادی نداریم، نشود که کتاب ها و نویسنده گی را از دست بدهیم!

به هر صورت، بحث مصادره ی اموال دزدان، مرا نیز با دوستم همونا کرد که به سایر دوستان بگویم: «شما را دل تان!» ما مردم طالع نداریم. اگر مهاجر شویم، ورق تغییر می خورد. به والله که

تاریخ عمیق / ۶۵

یک خانه یا یک مرکز تجارتی هم به ما برسد. پیش از آن که دیگران بخورند، بهتر است از همین حالا، جاهایی را مشخص کنیم. قول می‌دهم پس از فروش اموال دزدان، وعده‌هایم به منظور چاپ کتاب‌ها و کمک به خودم و سایر فرهنگیان را انجام دهم. پس از رفع این مشکل، با پول‌های باقی‌مانده به خارج می‌رویم و به تبلیغات ضد دزدان رو می‌آوریم. نباید اجازه دهیم زمانی که آرامی می‌شود، دوباره به افغانستان برگردند. در افغانستان ما، فرهنگ احترام به دزدان نیز تاریخ دارد. اینان از این فرهنگ استفاده می‌کنند و بار دیگر به گردن مردم آویزان می‌شوند. خوب است از پول‌های مصادره شده، چند دوسیه‌ی جنایی ترتیب بدهیم و اولاد خاینان را آرام نگذاریم. از روزی که برای نخستین بار از مکتب‌ها و اندیشمندان مشهور دور شده‌ام، یک لحظه راحت نیستم که مبادا از غضب اموالی غافل بمانیم که از هفت ثور تاکنون، دست به دست می‌شوند، اما صاحب دایمی ندارند.



- فرهنگ جامع لغات و جملات انتخاباتی

شهر کابل، پُر از رنگ، شعار و تمنا شده است. مزایای عضویت شورای ملی، اشتها آور پنداشته می شوند. صرف نظر از این که شماری از افغانان مخلص می خواهند از طریق وکالت مردم، خدمت کنند، داعیه ی نامزدانی که اکثراً رنگ ملی، میهنی و عاطفی دارد، روی چهره هایی نیز تاثیر می گذارد که از سیمای مضحک، خنده آور و مسخره تا ناخلفان کریه المنظر، افراد مزدور و دون که با شعار های قومی، ذهنیت هایی را تعمیم می دهند که در جغرافیای دشواری افغانستان، گسستن از درد اکثریت است. جزیره محوری به ویژه مزدوران ولایت فقیه که با سطح بالای فوتو شاپ، کوشیده اند چهره های نحس خویش را نیز تخفیف دهند، در تنوع رنگ، شعار و تمنا، زشت و دل آزار به نظر می رسد.

به هر حال، در این تنوع رنگ، شعار و تمنا، به گونه ای احصائیه ی کمیت و کیفیت هم به دست می آید. تقریباً به استثنای تنی چند، اکثر شعار ها، نوشته ها و خواسته ها، انباشته از اغلاط املائی و انشایی اند. این مصیبت، منحصر به بی سوادانی نیست که با لنگی ها، پکول ها و لباس های اخوانیستی، فقر فرهنگی خویش را به نمایش می گذارند. در پوستر ها، بلبورد ها و اوراق تبلیغاتی نخبه گان علمی و فرهنگی نیز دستور زبان، شبیه مترجم گوگل عمل می کند.

تا جایی که مقدور بود از دنیای مجازی و محیط شهری، تصاویری جمع آوری کرده ام. این اسناد بعداً به کار محققانی خواهند آمد

که در سالیان بعد، پیرامون کیفیت و کمیت قشر باسواد و بی سواد، مدعی و مدعا، تحقیق می کنند.

چنان چه در آغاز این نوشته آوردم، مزایای عضویت پارلمان، تمایل به کار در شواری ملی را به حد مراجعین سیاهی لشکر کشانده است. در کوچه و بازار، خرسندی کسبه، ناشی از این که در این جمعه بازار، مقداری از پول هایی به دست می آید که از طرق مختلف، به جیب جنایت پیشه گان و جنایتکاران راه یافته بودند، بُعد اقتصادی را نیز در بر می گیرد.

من بار ها فکر کرده ام بهتر است این برنامه ی کمپاین، چند ماه دیگر دوام یابد. بر این اساس، میلیون ها دالر از بانک های دزدان به حساب کسبه، واریز می شوند.

تعداد زیاد نامزدان، از کره گان و چوپه های افراد جنایتکار و خاین استند؛ اما جالب ترین بخش این رقابت، محتوای شعار ها و خواسته هاست. می شود گفت بسیاری از کسانی که خود را نامزد عضویت شورای ملی کرده اند، هنوز هم به درستی از درک کار در آن جا، به ویژه ولسی جرگه یا مجلس قانونگذار، بی خبر اند.

اشتراک کننده گان مسابقه ی انتخابات از چهره ها تا لباس ها و از شعار ها تا خواسته ها، به همه جوانب درگیر چند دهه ی اخیر ارتباط دارند. برای این که به پروسه ی تحقیقات آینده کمک کرده باشم، بخشی از لغات و جملات این فرهنگ جامع انتخاباتی را گردآورده ام. می کوشم با تبصره بر آن ها، واکاوی مطالب، به حد روان شناسی برسد؛ زیرا از محتوا و فحوای بعضی از نوشته ها برمی آید که شاید شماری از نامزدان، دیوانه باشند.

تاریخ عمیق / ۶۸

- عبدالباقی سمندر، شماره ی انتخاباتی: ۳۹۱. شعار:
خواست ما امنیت، صلح، آزادی، برابری، مردمسالاری و
عدالت اجتماعی.

این پیر مرد که متهم به ایجاد تفرقه ی قومی ست، ظاهراً به نام
متقاضی ظاهر شده؛ زیرا آن چه شعار می دهد، باید مسئله ی
موکلین باشد.

- برشنا دین پرور افضلی، شماره ی انتخاباتی: ۱۴۶. شعار:
شعار نه بل که عمل.

فکر می کنم این شعار با کار در شورای ملی، تفاوت دارد. عمل
کردن، مسئله ی مربوط قوای اجرائیه می شود. اگر منظور کار به
معنی تدوین قوانین باشد، این خواهر ما در پوستر انتخاباتی اش
نوشته است: کاندید مستقل لوی جرگه.

شباهت های فونیمیک کلمات یا شاید عجله، پوستر های شماری
از نامزدان را وقف لویه جرگه کرده است. یک نامزد دیگر که از
ولایت کندز می باشد، در پوستر تبلیغاتی اش «کاندیدای مستقل
ولسی چرگه ولایت کندز»، نوشته است. ولسی چرگه، یعنی مرغ
مردمی یا مرغ ملی؟!

- نسرین شهیر، شماره ی انتخاباتی: ۶۰. شعار: اسلام ته تابع
اولوس ته و وفادار.

این شعار به زبان ملی پشتو است. بنا بر این، توجه زبان شناسان
پشتون را به آن می خواهم؛ زیرا چنانی که اقتباس کرده ام، دستور
کاربردی نشان می دهد گرامر جدیدی در حال شکل گرفتن
است.

تاریخ عمیق / ۶۹

- انجنیر کمال صافی، شماره ی انتخاباتی: ۲۱. شعار: ما همیشه در برابر هر زورمند، ظالم و جابر، مردانه وار مبارزه نمودیم.

این شعار، بیشتر برای مسابقات فری فایت به کار می آید؛ زیرا زور بازو در آن نمایان تر است.

- محمد الله نظر، ولد جوهره خان از ولایت تخار و برادر خوان بسم الله خان محمدی، شماره ی تماس: ۰۷۷۵۹۵۲۹۱۶.

در بلبورد این هموطن ما، چیزی بیش از اقتباس بالا نیامده بود. ظاهراً این نامزد از دوسیه ی «جنرال پشقل»، اطلاع ندارد. شراکت اندیوالی از این بلبورد هویداست. کسی چه می داند، شاید در تجارت پشقل سهم دارد.

- الحاج خان آقای رضایی، شماره ی انتخاباتی: ۵۲۸. شعار: ارزشگرایی، رفاء اندیشی و جوان محوری.

در شعار این حاجی، کلمه ی «رفاء» را مجزا از «رفاه» نوشته اند. شاید این حاجی ارزشگرا که حامی جدید ستمیان و تنظیمیان به اصطلاح جهادی برای توجیه گرایش های قومی ست، وقت زیاد کسب سواد ندارد. از شعار او پیداست که گل عُمر را وقف اندیشه کرده، اما در حالی که میان سال شده، به یاد جوانی می افتد. طی چند روز اخیر، در محافلی که سر و کله ی یک ولگرد معروف به عبدالحمید خر-آسانی نیز پیدا بود، از این حاجی، حمایت ها کرده اند.

- مسلم شیرزاد، شماره ی انتخاباتی ۲۲۴.

در بلبورد های این پسرک، چیزی به چشم نمی خورد، اما در نشرات دنیای مجازی، اصلیت اش را ثابت ساخته است (من افغان نیستم!). ظاهراً با خالی گذاشتن جای شعار، از میانه ی تهی کله ای خبر می دهد که اگر خدا ناخواسته به شورای ملی افغانان راه یافت، از همین اکنون معلوم است در حلقه ی ستمیان، فکر خواهد کرد.

- امید وطنیار، شماره ی انتخاباتی: ۳۹۹. شعار: به عزم تغییر ... روانه ایم، می رویم و می رسیم.

از این بلبورد، آهنگ مسحور جمال با شعر سلیمان لایق، به گوش می رسد.

- الحاج محمد قسیم جنگل باغ، شماره ی انتخاباتی: ۴۹. شعار: زه د قانون مند، آزاد، آباد او سرلوری افغانستان لپاره کار کوم چی په هیواد کی قومی، ژبنی، سیمه ییز، مذهبی او جنسی توپیرونه نه وی.

این قسیم جنگل باغ، زمانی قوماندان امنیه ی ولایت کندز بود که طالبان، موفق به فتح آن شهر می شوند. در کاسه ی این شورای نظاری، ادبیات پشتو، حقیقت تلخی ست که با تمام وجود سرکشیده اند. این مردک منطقه ی جنگل باغ پنجشیر که با تشیهر تلخص هایی که مسعود به نام جا و منطقه، آنان را خطاب قرار می داد، در شمار ناقلینی نیز است که پس از سقوط طالبان، کوشیده بودند ترکیب قومی سمت شمال را تغییر دهند؛ اما واقعیت های غیر تاجکی و غیر فارسی زبان، چنان آنان را فشار می دهند که می بینند اغماض واقعیت های دیگران، به ضرر شان تمام می شود.

تاریخ عمیق / ۷۱

پشتوگرایی اعضای جمعیت و شورای نظار از سال ها قبل معلوم بود، اما در سالیان اخیر، پُست مدرن شده است. آنان می دانند اگر ترحم پشتون ها را نداشته باشند، آینده ندارند.

- عقیل شاه الیاسی، موسس دانشگاه کاتب، شماره ی انتخاباتی: ۶۵۰. شعار، تدبیر ما، حاکمیت قانون، رسالت ما، رفاه مردم.

در این دو بیتی موسس ظاهراً دانشگاه کاتب، معادل جرگه (مجلس) را که در همه جا به عمد می آورند، از چشم انداخته اند؛ هر چند شماری از جُل و پلاس شان زور می زنند که ولسی، «اُلسی» مغولی ست. این تبیین، اگر چنین باشد، به تاریخ مغولستان نیز مربوط می شود. به هر صورت، واقعیت سنگین کشور (اکثریت سرنوشت ساز) هر عاقل و نیمه عاقلی را به رعایت، ناگزیر می کند.

- داکتر عاطفه طیب، شماره ی انتخاباتی: ۹۴. شعار: با هم، فردای روشن می سازیم.

در شعار این خواهر ما، واقعیت این که به تنهایی کاری ساخته نمی شود، درک نسبتاً عمیق را منعکس می سازد. در جانب دیگر، در این شعار، یک ترفند نیز نهفته است: در جمع ما ماران...!

- توفیق وحدت، شماره ی انتخاباتی: ۸۴. شعار: وحدت و عدالت.

تبصره ی ما، خدا، توفیق دهد!

- حاجی حفیظ الله جلیلی، شماره ی انتخاباتی: ۲۵۶. از شعار ها، برای اصلاحات می آیم، نه امکانات و جلیلی، یک جمعیت است.

فکر نکنم مردم با این زیاده روی ها، فریب بخورند، اما شعار «جلیلی، یک جمعیت است» یا ارتباط او با جمعیت به اصطلاح اسلامی را نشان می دهد یا این شخص شبیه کارتونی «باربه پاپا و باربه ماما» ی آلمانی، قدرت تکثیر دارد. در کارتونی باربه پاپا و باربه ماما، اجسام جالبی ظاهر می شدند که می توانستند به هر شکل و اندازه ای رونما شوند.

- قاری زینب موحد، شماره ی انتخاباتی: ۳۵۳. شعار: این کرسی، جایگاه زنان مسلمان است.

در یک پوستر دیگر این دختر، او با یک شال عربی که تنظیمیان از اخوانیست های عربی، میراث گرفته اند، در برابر تصویر مرحوم مسعود، عکس گرفته است، اما بی خبر از این که در کاسه ی شوربای نزار، آن قدر خورده اند که از لیسیدنش نیز چیزی حاصل نمی شود. بدون این هم، آنان به ناقص العقل، باور دارند.

در یک مصاحبه ی مسعود با یک خبرنگار زن ایرانی، این مسئله را امر آسمانی پنداشته است. اشاره ی او از منظر دو شاهد زن در برابر یک شاهد مرد می باشد. جالب تر این که «این کرسی، جایگاه زنان مسلمان است»، به گونه ای با فمینیسم، ارتباط می گیرد؛ زیرا با قید «جایگاه»، مشخص شده است. رُست این چریک شورای نظاری که در محافل مجوس گرایان تاجک، از تنظیمیان تابو و توتم می سازد، به فعالیت های هوشیارانه ی سقوی نیز مرتبط می

تاریخ عمیق / ۷۳

باشد. آنان می دانند که حکومت در حصار مخالفان مذهبی به تنگنا افتیده است. مسئله ی محکم گرفتن چوکی را شما تحلیل کنید! خدا کند مانند کرسی ملا برهان الدین ربانی نشود. تا زمانی که طالبان، او را به زور از کرسی جدا کردند، حاضر نشد آن را ترک کند.

- عبدالغیاث غیاثی، شماره ی انتخاباتی: ۷۳۷. شعار: معارف با کیفیت و معیاری برای همه.

شعار کلیشه یی این نامزد، او را در آستانه ی تقاعد، قرار می دهد.
- روبینا جلالی، شماره ی انتخاباتی: ۱۹. شعار: بیاید مالک این سرزمین، همه را بدانیم.

فکر کنم صورت درست آن، باید چنین باشد: بیاید همه را مالک این سرزمین بدانیم! این دوشیزه ی ورزشکار از اعضای تبلیغاتی کابل بانک بود. گاهی با سر و ته خالکوبی شده، به تلویزیون باختر می آمد. از کمالات او، یکی هم اهدای تحایف اجباری به دوست پسرش بود که نقل چاپلوس ها قرار می گرفت. شهرت های کاذب زن زده گی، امثال این ها را تشویق می کند. او قبلاً نیز ناکام مانده بود. استفاده از پیشینه ی ورزشی در امور قانونگذاری، مانند دو سوی آهن رباست. یک نمونه ی دیگر که متأسفانه به اثر ظرفیت کمره ی من از شرح جزییات بازماند، در یک شعار کلان «در پی پارلمان اخلاق مدار»، عروج کرده است. از تماشا و خواندن این همه لوده گی، هوای یک دسته گی حکومت های مقتدر به سر ما می خورد.

- دکتورس فروزان فنا، شماره ی انتخاباتی: ۷۳۰. شعار: پیش به سوی بلند نمودن ندای حق.

تاریخ عمیق / ۷۴

این شعار، مرا به یاد حاکمیت های کمونیستی می اندازد. به پیش، به جلو و بالاخره با کُل مملکت سقوط کردیم، اما «بلند نمودن ندای حق»، بیشتر شبیه جهنده بالا می ماند. شاید مسئله به دلیل بلند کردن والیم صدا نیز باشد!

- عبدالواسع رسول، شماره ی انتخاباتی: ۶۵۷. شعار: زمانی یک کشور به پیروزی می رسد که در قسمت تعلیم و تربیه ی اولاد وطن، توجه همه جانبه مبذول گردد.

در گذشته، هنگام مصاحبه های تلویزیونی با کودکان، به آنان یاد می دادند چه بگویند. در واقع این شعار جامع از همان زمان باقی مانده است.

- عبدالحفیظ منصور، شماره ی انتخاباتی: ۱۶۵. شعار: در برابر دشمنان جهاد و مقاومت تا اخیر ایستاده ام.

تبصره ی ما: دشمنان جهاد و مقاومت نیز تا اخیر در برابر شما ایستاده اند!

- عبدالظاهر قدیر، شماره ی انتخاباتی: ۳۹. نشان انتخاباتی: سگ. شعار: په لورپه کچه ستاسو استازولی او ستاسو لپاره سیاست.

پیش از همه، زیر نشان انتخاباتی آقای قدیر که عکس یک سگ است، پُرانگ (پلنگ) نوشته اند. جالب تر این که شماره ی او نیز ۳۹ است. می ماند نماینده گی به سطح بالا. فکر کنم چند سفر خارجی و تماشای ماهواره ها، این فرد را که علیه افغانیت رای داد، به فکر «لورپه کچه» انداخته باشد! اگر چنانی که اینان در مخالفت با

تاریخ عمیق / ۷۵

افغانیت جلو می روند، بروند، فکر کنم از جو (اتمسفر) زمین، بیرون می شوند.

- خاطره اسحاق زی، شماره ی انتخاباتی: ۱۲۱. شعار: پر خوان نسل باور، پر راتلونگی باور.

یعنی اگر آغاز روز از سحر به چاشت، عصر و بالاخره به شام برسد، بر این اساس، جای جوان آینده، مقطع چاشت می شود؛ ساعاتی که مصروف غذای نصف روز می شویم.

- آراین خیر، شماره ی انتخاباتی: ۲۳. شعار: برای تحقق آرمان های والا، اهداف سترگ و عقائد شکوهمند نهضت چپ دموکراتیک افغانستان به پیش. ما قیام می کنیم!

این تخمه ی کودتاچیان مزدور، برای سهم گیری در مجلس قانونگذاری می رود یا سگ جنگی؟ «ما قیام می کنیم!»
چهره های نحس این وطن فروشان که از بخت بد با سیاهکاری تنظیمیان، ظاهراً سفید رو شده اند، مردم را به یاد کشتار ها، ویرانی ها و تبانی با متجاوزان روس می اندازد. با آن همه شرح کمیدی، این لعین، ما را عصبانی ساخت.

- الحاج غلام سخی پارسایی، شماره ی انتخاباتی: ۱۵. شعار: محرومیت، سرنوشت دایمی ما نیست.

چند ماه قبل، شعار دیگر این مزدور ولایت فقیه را خوانده بودم که به نام اهل سنت هزاره، به کرسی های دولتی، چشم دوخته بود. این جزایر با شعار های مظلوم نمایی، فقط در فکر خودشان استند.

تاریخ عمیق / ۷۶

آنان محرومیت میلیون ها پشتون، تاجک، اوزبیک و اقوام دیگر را هرگز درک نمی کنند.

- داوود ناجی، شماره ی انتخاباتی: ۵۲. شعار: برای مبارزه با تبعیض به پارلمان می روم.

این چهره معلوم الحال جنبش به اصطلاح روشنایی، از ورژن های نو فوتو شاپ، استفاده کرده است؛ زیرا صورت لایف او با سیرتش هیچ تفاوتی ندارد. تبعیض، محرومیت و شعار های عوام فریبانه که با بازیگری مظلوم نمایی، راه انداخته اند، اصلیت این خودفروخته گان را آشکارتر ساخته اند. چهل سال تبعیض اقلیت ها بر اکثریت، حقیقتی ست که متاسفانه وجدان خودفروخته گان داخلی را بیدار نمی کند.

- اجمل بلوچ زاده، شماره ی انتخاباتی: ۱۳۶. شعار: صدای اقلیت های اکثریت.

بعضی از کلمپ های ویدیویی و شعار های این جوانک که اندکی سر و صورت منظم دارد، با تمسخر مردم مواجه شدند. شعار «از دخترم دفاع می کنم»، با ماهیت فعالیت های مضحک به اصطلاح «معدنی»، این ستیزه گر های ضد اکثریت و ارزش های مردم را رسوا کرده است، اما در شعار «صدای اقلیت های اکثریت» در کشوری که اکثریت پشتون، واقعیت دارد، دهن کجی کننده در برابر ماست.

قوم بلوچ، به استثنای افغانستان، در ایران و پاکستان که اکثریت آنان را تشکیل می دهند، از کمترین احترام هم بهره ندارند. در ایران، بلوچان را وحشی می نامند. ظلم و ستم نظام فارسکی ایران

بر بلوچ ها به اندازه ای ست که به نام وحشی و اهل سنت، روستا هایی را غارت کرده اند که به قول یکی از معاونان روحانی، بعضی حتی یک نفر ذکور مرد ندارند؛ زیرا همه را بُرده اند و اعدام کرده اند.

در پاکستان، با استثمار ۹۹ درصد منابع بشری و طبیعی بلوچان، آنان با از دست دادن آزادی و در عقب مانده گی های وحشتناک، فقط در دوزخ زنده گی می کنند. بهتر است این جوانک با درک نزاکت های قومی افغانستان، شکر گزار باشد که در این جا، هرگز به نام بلوچ، توهین نشده است.

ژست ها و اکت های ستمی در شان جوانک هایی نیستند که در کنار زنده گی با قوم بزرگ، حتی در سالیان بحران و چهل سال جنگ تحمیلی، بدتر از سایرین نزیسته اند.

در کنار نمونه های بالا، ردیفی از کره های تنظیمیان که بعضاً دوپلی کیت استند، مانند چوپه های محقق، بی سلیقه گی، بی فرهنگی و هرج و مرج، نمای شهر را برهم زده اند.

اعضای کمپاین های انتخاباتی نامزدان، مانند ملخ هایی که به جان مزارع می افتند، در کنار کثیف ساختن درب و دیوار های منازل مردم و تاسیسات دولتی، به درخت ها و اشجار نیز حمله کرده اند. بعضی که توان مالی خوب نداشته اند با نصب کارت های کوچک، جا هایی را پُر کرده اند که در ورق بازی های دیگران، خالی مانده بودند.

عجله در مسابقه، باعث شده پوستر ها و اوراق تبلیغاتی را به گونه ای هم نصب کنند که نان پز، خمیر را به تنور حواله می کند. عکس ها را سرچپه، کج و نیمه، سرش کرده اند. برای آن که خود شان را زودتر خلاص کرده باشند، در جا هایی چند پوستر را سر

تاریخ عمیق / ۷۸

به سر نصب کرده اند. یعنی اگر پوستری کنده شود، چند نمونه ی دیگر آن آویزان می ماند.

گفته شده بیش از ۸۰۰ تن در کابل رقابت می کنند که شماری از اعضای پیشین شورای ملی منسوب به ولایات نیز در میان آنان قرار دارند. اوضاع نامساعد ولایات و ضعف های تعدادی که باعث تنفر مردم شده اند، سر و کله ی آنان را به کابل رسانده اند.



تاریخ عمیق / ۷۹



تاریخ عمیق / ۸۰



تاریخ عمیق / ۸۱































تاریخ عمیق / ۹۶



مصطفی عمرزی

تاریخ عمیق / ۹۷

شماره رای دهی:

۳۹۱

نشان انتخاباتی:



عبدالباقي سمندر

کانديد مستقل مجلس نمايندگان از ولايت کابل

خواست ما:
(نيت، صلح، آزادي، برابري، مردم سالاري و عدالت اجتماعي)





خاطره اسحاقزی

Sponsored • 

پر ځوان نسل باور پر راتلونکي باور



تاریخ عمیق / ۹۸



عبدالظاهر قدیر

د ننگرهار ولايت څخه
ولسي جرگې ته خپلواک نوماند



نشان پرانګ



شېره ۳۹

په لوړه کچه ستاسو استاز ولي، او ستاسو لپاره سياست

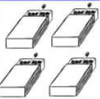
Mob: 0799 11 11 11 - 0789 54 20 54



آرين حبيب

نامزد مستقل ولسي جرگه - کابل

برای تحقق آرمان های والا، اهداف سترگ و عقائد شکوهمند نهضت چپ دموکراتیک افغانستان به پیش

انتخاب ما	نشان انتخاباتی	شماره انتخاباتی	صفحه
✓		۲۳	اول ما قیام می کنیم!

مدافع آب های افغانستان

نجیب الله کابلی

د ولسی جرگی نومانډ

رای په کابلی = مبارزه با مداخلات ایرانی

صفحه : ۱۲

نشان انتخاباتی



عکس



شماره انتخاباتی

۶۲۳

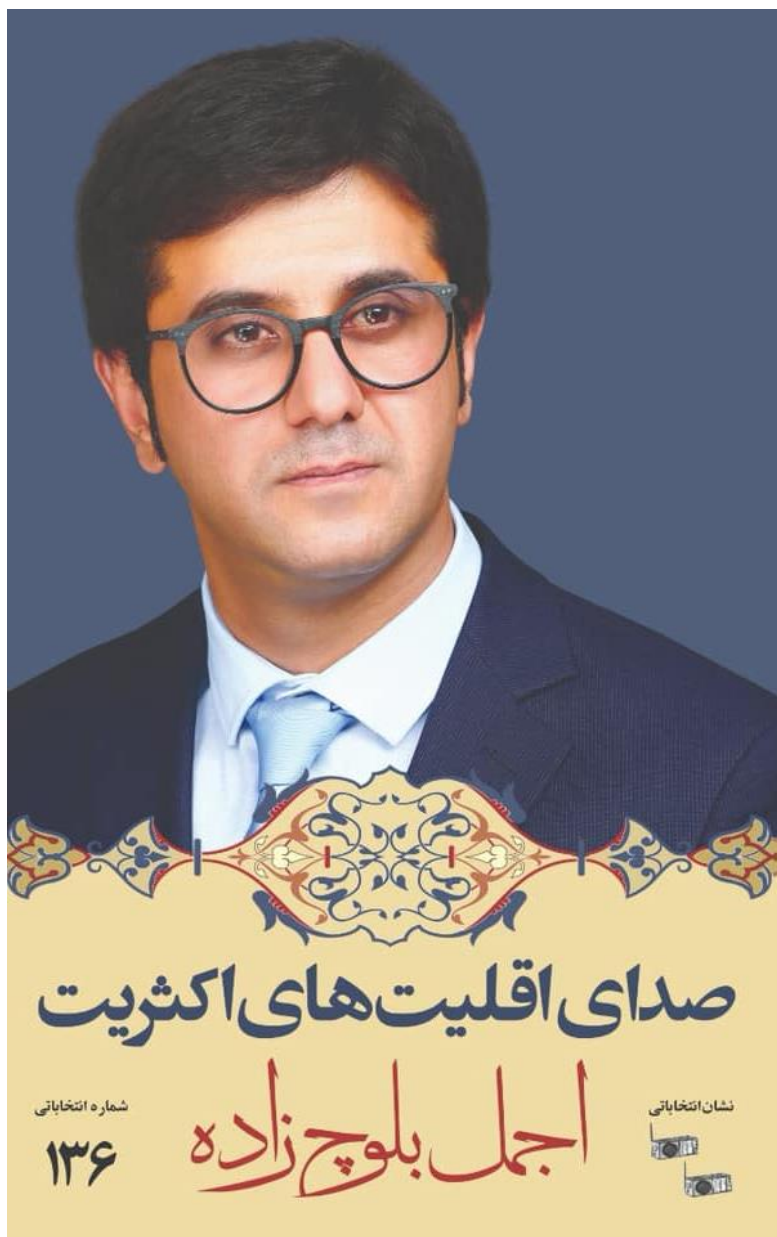
تاریخ عمیق / ۱۰۰



تاریخ عمیق / ۱۰۱



تاریخ عمیق / ۱۰۲



تاریخ عمیق / ۱۰۳



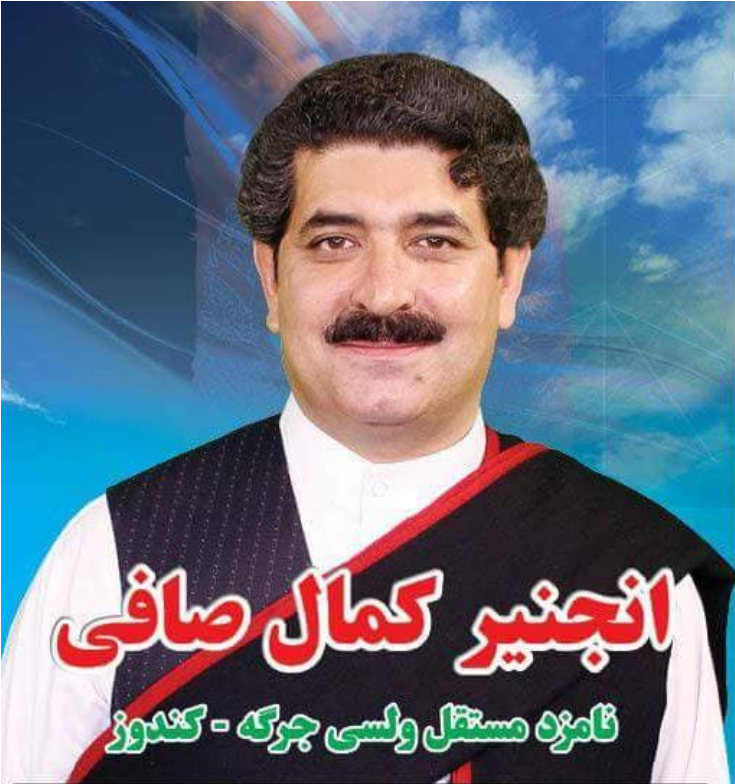
تاریخ عمیق / ۱۰۴



تاریخ عمیق / ۱۰۵



تاریخ عمیق / ۱۰۶



انجنیر کمال صافی
نامزد مستقل ولسی جرگہ - کندوز

شماره انتخاباتی	عکس رای دہی	نشان انتخاباتی	رای شما
۲۱			

**ما ہمیش در برابر ہر زورمند،
ظالم و جابر مردانہ وار
مبارزہ نمودیم**

تاریخ عمیق / ۱۰۷



- کاروان سرای افغانستان

کاروان سراها، مکان هایی بودند که در گذشته برای فراهم آوردن سهولت های مسافران و تاجران، ساخته می شدند. مسافران و تاجران از نقاط مختلف و از مسیر هایی که در آن ها کاروان سراها وجود داشتند می گذشتند و پس از رفع خسته گی و استراحت، دوباره به راه خود ادامه می دادند. این رفت و آمد ها و اقامت ها، پول اندکی را نیز نصیب کاروان سرادار ها می کرد. به این صورت، کاروان سراها کمکی جهت رفت و آمد بودند.

افغانستان ما در موقعیت فعلی، شبیه کاروان سرا شده است. مردمان بیش از ۴۰ کشور، تروریستان، قاچاقبران، بی جا شده گان و تاجرانی که برای کمایی، هر چیزی را روی سفره ی ما پهن می کنند، کشور ما را به کاروان سرایی مبدل ساخته اند که از دریافت پول ناچیز حق الزحمه نیز به درستی محروم است.

مهمانان کاروان سرای افغانستان، صاحب اختیار استند و فقط پول ناچیز کرایه و محل اقامت را از طریق کاروان دار ها و طرف های معاملات خودشان انجام می دهند. یکی از آسیا، یکی از اروپا، یکی از امریکا و دیگری از افریقا.

تفاوت های مهمی رونما شده اند. در کاروان سرا های گذشته، اقامت کننده گان، تنها به رفع ملالت و خسته گی می پرداختند، ولی در کاروان سرا های امروزی، در حالی که به رفع ملالت های سیاسی و استراتژیک می پردازند، ده ها خواسته و تقاضا دارند که کاملاً با اصول کاروان سراداری در تضاد اند.

مسافران فعلی با حجم غیر معمولی در کاروان سرا، به کشت کوکنار نیز مشغول شده اند. این مسئله، کاروان سرای افغانستان را

تاریخ عمیق / ۱۰۹

به «کشت سرا» هم مفتخر ساخته است. حمله های انتحاری، بمب گذاری و ویرانی، نامردی های دیگر اند که اقامت کننده گان کاروان سرای ما، انجام می دهند.

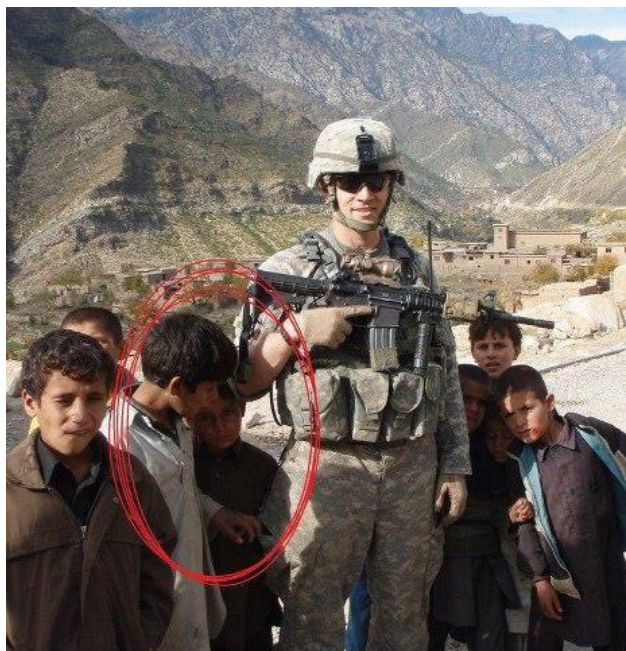
اقامت کننده گان جامعه ی جهانی که از مهمترین مشتریان کاروان سرای ما شده اند، با طفره رفتن و هدر دادن وقت، چنانی که کرایه ی خود را به درستی نمی پردازند، آن چه را نیز می دهند، ۷۰ درصد آن ها با کاروان های خودشان به کشور های شان برمی گردد. این اقامت کننده گان، توقع دارند افغانان با پذیرش آنان، برخلاف سنت ها و باور های شان، به ساز آنان نیز برقصند که در تاریخ کاروان سراداری تا این حد، سابقه نداشته است.

شرح تصاویر:

مدیریت گوسفندان توسط یک نظامی خارجی. توجه کودکان ما برای دریافت حق الزحمه. طناب شسته های دوستان خارجی و سایر مصروفیت های آنان در جنگ افغانستان.



تاریخ عمیق / ۱۱۰



تاریخ عمیق / ۱۱۱





تاریخ عمیق / ۱۱۳



- لوحه ها یا سند ها؟!!

بر اساس تاثیر زبان و فرهنگ غنی عربی، بسیاری از زبان های رایج ما، از این زبان و فرهنگ، متأثر اند. نام این مقاله در گونه ی «لوايح يا اسناد؟!» نیز صورت معمول و پذیرفته شده ی دیگری را تعریف می کند که در افغانستان ما مشکل ندارد.

قبول کلمات عربی به نام دری، توجیه معمولی ای ست که گاه شماری از فرهنگیان ما را به زحمت می اندازد. من، همیشه نقد می شوم که چرا «دری اصیل» را رعایت نمی کنم. مثلاً می گویند به جای ویژه، خاص، مخصوص یا خاصاً بنویسم. اصرار می کنند، این، دری اصیل است، اما برای یک طالب معمولی مسجد نیز مکتوم نیست که «مخصوص»، کلمه ی عربی ست.

بر اساس پدیده ی «تحول» در زبان، به ویژه اگر تطور را در زبان دری خویش بررسی کنیم، از ادوار متقدمان تا کنون، در مراحل تعریف می شود که صرف نظر از متن و محتوا، شیوه های مختلف نوشتاری را ثابت می سازد.

با وجود مشخصات و خصوصیات زبان دری ما و خطوطی که در دولت و در میان فرهنگیان افغان، تعقیب می شوند، اعتراف به این که از نیم قرن قبل تا کنون، خود آگاه و ناخود آگاه از کتب و نشریات ایرانیستانی استفاده می کنیم، قابل چشم پوشی نیست.

در تمام خانه های افغانان باسواد، حداقل جلدی از زحمات فرهنگی ایرانیستانی ها، به چشم می خورد. از منظر علمی، آن مسایل فرهنگی ایرانستان که بسیار سیاسی نشده باشند، کمتر با اعتراض فرهنگیان افغان، مواجه می شوند، اما مسایلی که سیاسی

می شوند، طرح های فرهنگی ایرانیستانی را در تمام عرصه ها (زبان، تاریخ و...) با نقد ما مواجه کرده اند. خوب یا بد، کمیت و کیفیت کار فرهنگیان ایرانستان، تاثیرگذار اند. حتی خودم را مثال می زنم در مواردی که شاید بسیار مهم هم نیستند، گاه از سهولت های کار فرهنگیان ایرانستان، استفاده ی آگاهانه و بعضاً به اثر عادت اخذ کالای فرهنگی، استفاده ی ناآگاهانه کرده ام. برای جبران این خالیگاه، اگر منطقی باشد، بهترین پاسخ، کار گسترده ی فرهنگی ست که متأسفانه با ضعف های مالی و هرج و مرج نظام سیاسی ما، بسیار آسان به نظر نمی رسد.

به هر صورت، اگر شعور ما، هویت افغانی را حفظ می کند، باکی نیست که این اصل در چوکات نوشتاری دیگران نیز منعکس شود. نمونه ی استفاده از «ی» نسبتی به جای حرف «همزه» که اکنون در ایرانستان و افغانستان، معمول است، بیشتر برای سهولت تایپ، جای «همزه» را می گیرد. صرف نظر از این که شماری از فرهنگیان ما، اذعان می کنند این، غیر منطقی نیست؛ زیرا مصوت و مخرج حرف «همزه» در زبان دری وجود ندارد و باید سال ها، همانند یک قاری، تمرین کنیم تا بتوان آن را تلفظ کرد.

با در نظر داشت تحول زبان، مثلاً جزمیت این که در دری معمول در ایرانستان (به اصطلاح فارسی) کلماتی را سوای تلفظ معمول در دری افغانستان، بیان می کنند، شاید بیشتر برای مخرج ها، ساختار خاص لهجه ها و تاثیری باشد که از فرهنگ های زبانی آن جا، تاثیر می پذیرند. در ایرانستان، مخرج و مصوت حرف «و»، گاه زبان را «زبون» می سازد.

یک انگلیسی زبان، پس از دریافت کلمه ی «افغان»، چون مصوت و مخرج «غ» را ندارند، آن را بر اساس ساختار های زبان انگلیسی، به گونه ی «Afghan» که در تلفظ ما «افگان» می شود، بیان می کند. نمونه های دیگری چون آوردن «ه» در کلمه ی «زنده گی» یا بدون آن (زندگی) یا دقت در آوردن حرف همزه با الف که امروزه از نوادر استفاده است و به اثر مشکل تایپ، رعایت نمی شود یا جدا نویسی شکل جمع «گان» که استدلال می کنند مثلاً به گونه ی «نخبه گان»، بهتر است، زیرا ترکیب نیست و در پیوست آن (نخبگان) با افئیده گی «ه»، گمان تلفظ و معنی غلط نیز می رود، مسایل معمولی اند که به قول کاظم کاظمی، «آدم را از مسایل اصلی زنده گی، دور می کنند».

یادآوری این نکته، بایسته است که آن چه مثال زدم، تاکید من نیست، بل بیشتر به اثر رواج باور هایی ست که کار فرهنگی ما را متاثر می کنند و متأسفانه به دلیل نبود اصل «معیار» و «توافق» که بالاخره چه گونه بنویسیم تا مورد پذیرش همه باشد، اختلافات نوشتاری ما را بیشتر ساخته اند؛ هرچند که چنین دیدگاه هایی نیز کهنه به نظر می رسند.

من، از کسانی ام که از لطف زنده گی در یک خانواده ی تحصیل کرده و سعی شخصی، بیش از مکتب و پوهنتون، آموخته ام. متأسفانه فشار های ناشی از بی ثباتی سیستم سیاسی، نظام آموزشی افغانستان را آن قدر تنزل داده اند که گاه، وقتی با تاثیرات طولانی آن در نیمه سوادم خللی رونما می شود (عوض گرفتن حروف و کلمات) جدا از مشکل معمول نوشتن تخنیکی (تایپ) که در میان

خورد و بزرگ ما معمول است و روزانه هزاران نمونه اش را در دنیای مجازی می خوانیم، معذب می شوم. من، ظرفیت پذیرش انتقاد خوب و منطقی را دارم. هیچگاه در برابر انتقاد بزرگانی که لطف دارند و نقد را با اصل «درست و نادرست»، اعمال می کنند، موضع نمی گیرم. ضعف های ناشی از آن چه مثال آوردم، در حالی که خواننده را در شدت، شاید ناراحت کنند، اما در اندک بودن، او را از توجه به اصل متن و محتوا، دور نمی کنند؛ هرچند شماری را حساس می سازند. مثلاً کسی در جایی در استفاده از مصادر افعال «گزارد» و «گذاشت»، اشتباه کرده بود. «می گذارد» تا «می گزارد»، تفاوت معنایی زمین و آسمان دارند.

به هر صورت، ما با رواداری ها، نزاکت ها و ضعف هایی که داریم و حرمت فرهنگ افغانی، در جایی که در موضع ملی بایستیم، بسیار می کوشیم آبروداری کنیم. من خودم از زمانی که این قلم، وارد دنیای مجازی شده است، از کسانی بسیار مدیونم که آوردن نام های شان در این جا، بی جا نیست و با بزرگواری، بیشتر اصل «خوب» نقد را در نوشته هایم به رُخم کشیده اند.

استاد سیستانی، استاد هاشمیان، استاد کاظم، استاد ارسلا، استاد جمیلی، استاد نوری، انجنیر کبیر (از مجریان و مبتکران پروژه ی بسیار مهم قاموس کبیر افغانستان)، جناب خواتی، جناب حضرت، خواهر گرامی ام خانم نظام و... که هر کدام با نوشته ها و ابراز نظر، مرا متوجه کرده اند اگر قرار باشد مایه ی فرهنگی بگذارم، بهتر است در آینده ی این کار، با صفاتر باشد. لطف این بزرگان، گاه در حس این که «از سر من زیاد تر است»، مرا خجل می کند، اما هیچگاه از مزیت مسرت آن ها، بی حس نمانده ام. در این میان،

استاد گرامی، هاشمیان صاحب، لطف را به جایی رساندند که با نوشتن مقاله‌ی طولی راجع به من (یادداشتی به نویسندۀ توانا، محترم مصطفی عمرزی) بیش از آن که شایسته اش باشم، بزرگواری خودشان را ثابت ساختند. وصف لطف آمیز خواهر گرامی ام، خانم فعال و نویسنده، ملالی موسی نظام با قید «قلم به دست توانا»، از شادمانی‌های دیگری بودند که پس از ورود به دنیای مجازی، هرگز از عهده‌ی شکران آن‌ها برنخواهم آمد.

به هر صورت، دشواری‌های ما معلوم اند، اما صورت دیگری از سویی ادبی ما، در بازار زده گئی کنونی «رسوا» یا به اصطلاح ایرانی‌ها «آفتابی» شده است که در شهر و بازار، به خصوص در معامله و تجارت، رو به گسترده گئی دارد.

همانند تمام کوشش‌هایم در حد این نیمه باسواد، آوردن اسناد، مدارک و ادله را نه فقط خود می‌پسندم، بل از این که بزرگان پسندیده اند، ضرور می‌دانم.

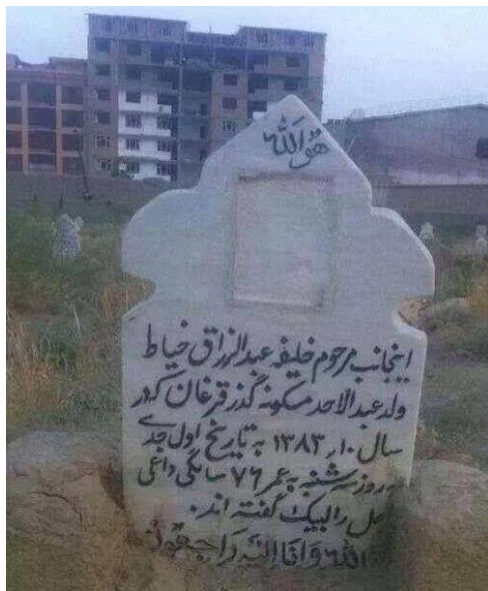
به شمول لوایح دولتی که حداقل مراجع ظاهراً تابع فرهنگ کاربُردی رسمی اند، تا اکثر لوایح ادارات، شرکت‌ها، دکان‌ها و فروشگاه‌های خصوصی، با چنان املاء و انشایی مزین اند که با کثرت، فکر می‌کنم شاید با اغلاط مداوم طیف ما، این مرض، عام شده باشد.

در هر گوشه و کنار شهر کابل که خودم شاهد شهرنشین‌اش استم، ادبیات مستعمل بعضی لوایح، خلاف آن چه خواسته اند، معنی می‌دهد. با مصارف مالی و سهل انگاری مدیریتی، بسیاری از این سواد جمعی (لوایح دولتی و شخصی) تا زمانی که از رنگ

تاریخ عمیق / ۱۱۹

بیافتند و کهنه شوند، باقی می مانند و این به شرمساری مداوم، البته برای کسانی که حساس اند، مبدل می شود. در چند تصویری که ضم این «ناله» (عمداً به جای مقاله) استفاده کرده ام، خود مشاهده می کنید که در شهر ما «دیگر چه خبر هاست!»

جنگ، انتحار، فساد، اختلاس، دزدی و...، نخواهند توانست تنها سوژه های خبری بمانند، اما چون دستگاه خبرپراگنی ما نیز مشکل دارد، ضعف های آشکار بی سواد (لوايح) خبری نمی شوند. الحمدلله از زمانی که با بزرگان آشنا شده ام، همه روزه از قلم انتقاد «به جای آنان» بر سوادم افزوده می شود، اما در تشکلی به نام دولت که میلیارد ها افغانی را ضایع می کنند، خوب است در وزارت «بی اطلاع و کمتر فرهنگی»، تنی چند را استخدام کنند که حداقل در زمان طی مراحل اداری، عناوین ادارت دولتی و خصوصی را به درستی بنویسند و بعداً «آفتابی» بسازند.



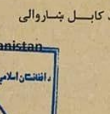




دولت جمهوری اسلامی افغانستان
شاروالی کابل



د کابل ښاروالی



د افغانستان اسلامي جمهوریت

تاریخ 1398 / 2 / 19

د افغانستان اسلامي جمهوریت

د کابل ښاروالی

د کابل ښاروالی

د کابل ښاروالی

شماره ۷۷۷

احکام

شماره حکم ۴۲۰
تاریخ ۱۳۹۸/۲/۱۹

ملاحظه شد:

استغفاني محترم احمد شعیب رحیم، معین مالی و اداری
شاروالی کابل، منظور است.

محمد اشرف غنی
رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

پیشنهاد

به مقام عالی ریاست جمهوری !!

بعد از تقدیم احترامات فایقه،

محترم احمد شعیب رحیم معین مالی و اداری شاروالی کابل اخیراً
طی یک ورق استغفا نامه، استغفایی خویش را از پست معینیت
مالی و اداری شاروالی کابل ارایه نموده اند.

اداره شاروالی کابل در پهلوی قدردانی از تلاشهای موصوف در پست
متذکره، اینک ضمیمه این پیشنهاد استغفانامه محترم احمد شعیب
رحیم را حظور مقام عالی احترامانه تقدیم مینماید در زمینه طوریکه
مقام عالی لازم دانند حکم و هدایت ارشاد خواهند فرمود.

با احترام

احمد شعیب سرفراز
شاروالی کابل

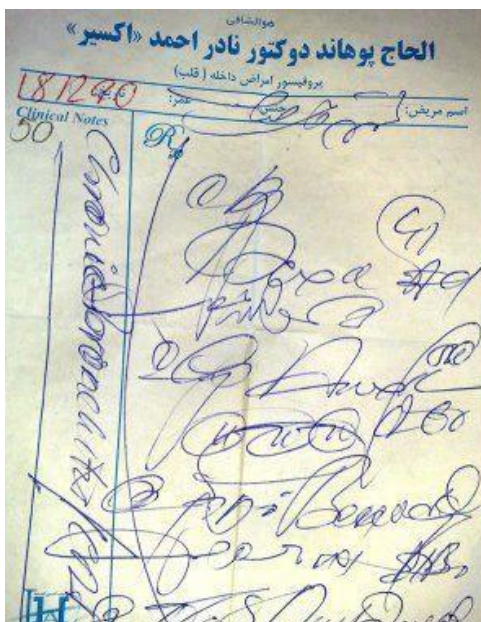
تاریخ عمیق / ۱۲۱



تاریخ عمیق / ۱۲۲

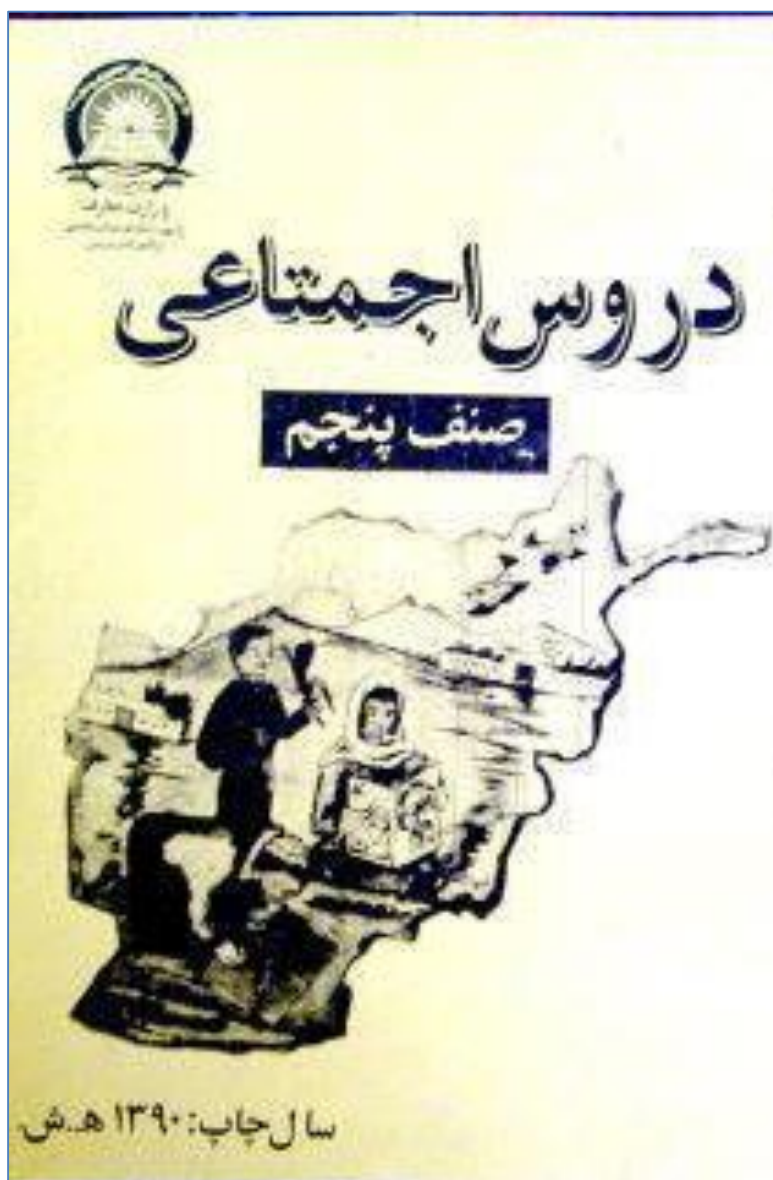


تاریخ عمیق / ۱۲۳



نمونه نسخه
یک داکتر
صاحب افغان
در کابل که
هیچ دواخانه
قادر به
خواندنش
نشد!

تاریخ عمیق / ۱۲۴



تاریخ عمیق / ۱۲۵



مؤسسه تحصیلات عالی کاروان

مؤسسه تحصیلات عالی کاروان در سال تحصیلی جدید
محصنان را الی ۷۰ فیصد تخفیف در تعمیرات جدید
خویش که برابر با معیار های جهانی اعمار گردیده
اند، میپذیرد.

وبسایت: www.karwan.edu.af

شماره تماس: 0786000177

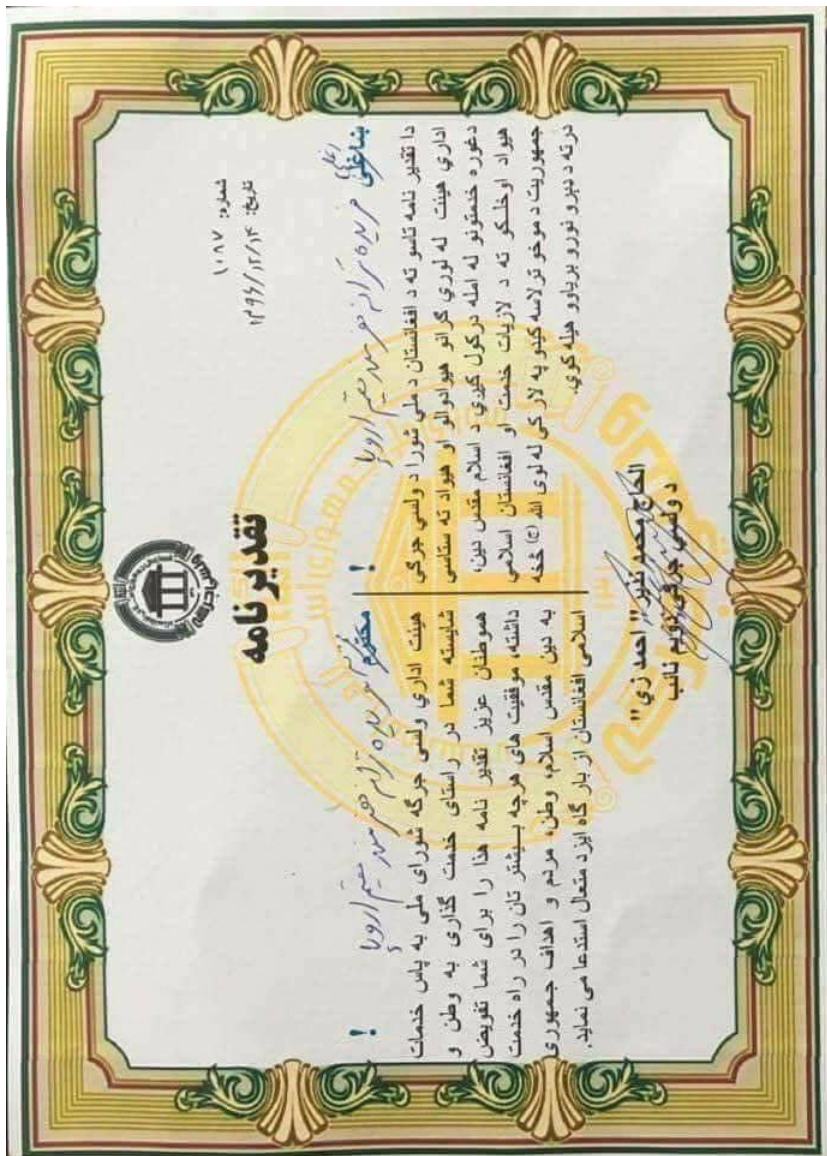


تاریخ عمیق / ۱۲۶



تاریخ عمیق / ۱۲۷







تاریخ عمیق / ۱۳۰

**Bilal Shinwari is with Dewa Niazai.**...

Monday at 11:32 PM · 🌐

که مې ماسټرې پیل کړه د (ډیوې آند او مبارزه) به مې د تیزس
موضوع وې،
تاسو ته هم بلنه درکوم چې د ډیوې په ژوند او په
مبارزه، مونوگرافونه، مقالې او پرزنتیشنې ولیکئ او نړیوالو ژبو ته
پي وژباړې،
ډیوه اوس یوه بڅه نده او ورځ تر بلې د فکري او نظریاتي مکتب
بڼه غوره کوي.
نعره تکبیر





198

65 Comments 1 Share

 Like

 Comment

 Share

تاریخ عمیق / ۱۳۱



رئاست اجراییه جمهوری اسلامی افغانستان
Office of the Chief Executive
Islamic Republic of Afghanistan

No:1042

اسم: نورگل "ضدران"
وظیفه: مشاور مقام

Name: Noorgull Zadran
Designation: Advisor to the C.E.O

Blood Group: B RH+ Ex.d:1395/11/01

تاریخ عمیق / ۱۳۲



تاریخ عمیق / ۱۳۳

	د افغانستان اسلامي جمهوري دولت د علومو اکاډمي د اطلاعاتو او عامه اړیکو ریاست	دولت جمهوري اسلامي افغانستان اکاډمی علوم ریاست اطلاعات و ارتباط عامه
Islamic Republic of Afghanistan Academy of Sciences Information and Public Relation Directorate	نېټه ۱۰۵ ۶۳	نېټه ۱۳۹۶/۳/۲۴

براست محترم تلویزیون یک !

قرار است مرکز زبانها و ادبیات و مرکز تحقیقات بین المللی پشتو مشترکاً **سینمار علمی - تحقیقی تحت عنوان (وضعیت ادبیات معاصر افغانستان)** بتاريخ ۱۳۱۲۵ ۱۳۹۶ ساعت ۹ قبل از ظهر در **سالون کنفرانس های اکادمی علوم افغانستان** واقع شهر نو مقابل تانک تیل شهر برگزار گردد .

بناً خواهشمندم با اعزام تیم گزارشگران باکمره های **فلمبرداری صوتی و دیگر وسایل مورد ضرورت** جریان محفل را ثبت و از طریق رسانه ها به اذهان عامه رسانیده ممنون سازید.

با احترام

سرمحقق دکتور نجم الدین ترین
سرپرست ریاست اکادمی علوم

تاریخ عمیق / ۱۳۴

- مهارت های ملی چراندن حیوانات

خواننده گان نوشته های این قلم به یاد دارند که شاید حدود دو سال قبل بود که با نوشتن مقاله ی «تبیین ادعای مردم متمدن!» (اکثریت روستایی) تفاوت هایی را زیر سوال بُرده بودم که در فرهنگ مداحی و ادعایی افغان ستیزان، در همه جا به ما طعنه می زدند. در آن مقاله، وضعیت اجتماعی مردم ما را با اکثریت مردمی که در روستا ها با فرهنگ روستایی زنده گی می کنند، تبیین کرده بودم.

زنده گی مردم روستایی ما با هیچ تفاوتی، فقط در مثال گروه هایی کوچک افراد متمول روستایی، از عامه ی مردمی مجزا می شود که اکثریت روستایی اند و در کنار چند کلان شهر و شهر های کوچک دیگر، واقعیت اسفباری استند که اگر روند انکشاف و عمران در چهل سال اخیر، خدشه نمی پذیرفت و زنده گی روستایی با تنوع پیداوار طبیعی، اگر می ماند، در نمونه هایی انکشاف می کردند که منظر روستا های با حال اروپایی یا امریکایی می بخشند.

در سلسله ی دهن گشادی های ادبیات توهین آمیز افغان ستیزان که حالا با شباهت کامل، همه روزه از کاخ های گلین خودشان نیز می شود (معامله ی به مثل) مانند جهلی که از جایی صادر شود و تا زمان یافت پاسخ یا حذف، کاربرد دارد، اصطلاح «شترچران»، تو جهم را جلب کرد.

از منت حیوان نجیب شتر، حالا نیز در کشور های مختلف جهان، به ویژه در جهان سوم، سپاسگزاری صورت می گیرد. این حیوان

تاریخ عمیق / ۱۳۵

نجیب با خوردن خار، مردمان مختلفی را در طول تاریخ، منتقل کرده است.

اگر نیم قرن اخیر را از کشور های جهان سوم، سوا کنیم، مدت کمی می شود که شتر ها فرصت یافته اند موجودات زیبا و تفریحی باغ وحش کشور های جهان اول شوند.

در افغانستان ما، کوچیان که از پشتون ها تا اطراف مردمان پامیر، به کولی های غیر پشتون نیز می رسند، از شتر برای قدرت استقامت، استفاده می کنند.

کوچیان ما از عمده ترین تولید کننده گان لبنیات، تهیه ی مواشی و پشم برای ساخت قالین بودند و استند. آنان با نیاز های مواشی، ناگزیرند با تغییر فصول، به همه جا سر بزنند.

مدل روستایی استفاده از مواشی، هر چند از شتر بسیار استفاده نمی کند، اما اگر از کندهار تا بدخشان و پنجشیر، خلاصه به اکثر مناطق روستایی سر بزنید، چراندن حیوانات، مخصوص هیچ قوم و قبیله ای نیست. شاید یک بدخشی روستایی، شتر نداشته باشد، اما عمر امثال او در شمال در روستا ها با چراندن بز، گوسفند، گاو و چه می دانم حیوانات دیگری به سر می رسد که حالا با امثال پدرام ها خیال کرده اند آدم اند. بنا بر این، اهانت با اوصاف مستعمل منسوب به اکثریت روستایی، در قدم نخست به همه برمی گردد.

یک شترچران پشتون، هیچ تفاوتی از یک بُزچران تاجک ندارد. هر دو در حال گزازه ی حیات و مدیریت حیوانات اند. چراندن حیوانات، جزو امور لاینفک تاجکان روستایی، پشتون های روستایی، هزاره گان روستایی، اوزبیکان روستایی و کُل روستایان کشور می باشد.

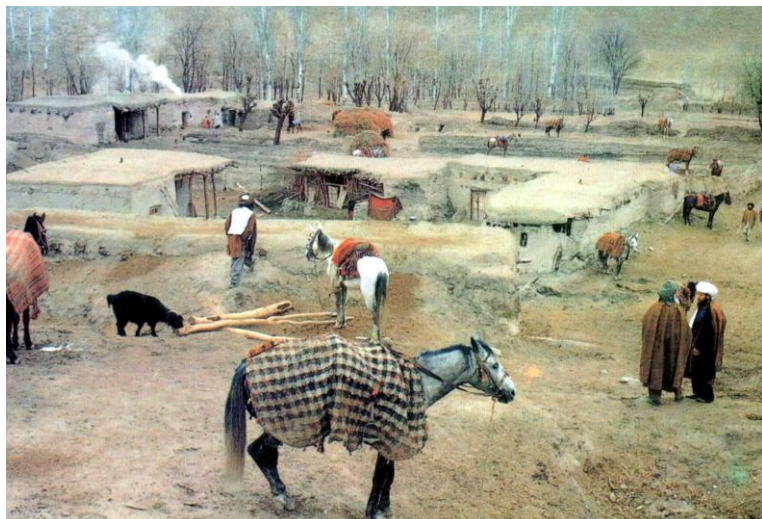
شرح تصاویر:

تاریخ عمیق / ۱۳۶

بُزچران های تاجک در هرات. گاوسواران پامیری در بدخشان و محیط روستایی یک دهکده ی پُر از مواشی در شمال افغانستان. این تصاویر مربوط به قبل از هفت ثور اند.



تاریخ عمیق / ۱۳۷



- نوبت خنده

«ابتدال سیاست ها» در افغانستان با مجریان ناکام، بی کفایت، وابسته و اهل غرض، مقوله ی دانش سیاسی را زیر سوال بُرده است.

باخت چهل ساله، جناح سیاسی را به جهال سیاسی، مبدل می سازد. ویرانی های گسترده، بی خانمانی مردم، قربانی های بی شمار و مهاجرت های میلیونی، ثابت می سازند که پس از هفت ثور، زمینه ی سیاسی افغانستان، چه قدر آلوده است.

حالا بحث از سیاست و سیاستگر، بیشتر به نمایش و سرکشی می ماند که گویی از سوی مضحک ترین بازیگران کمیدی، اجرا می شود.

در تبادل و تقابل کار مدنی، حجم بزرگ ادبیات انتقادی وجود دارد که تقریباً به همه می رسد. سهم سیاست و سیاستگران، بخش قابل ملاحظه ی این ادبیات را می سازد.

مضحکه ی سیاسی و سیاستگر در افغانستان، وارد مرحله ای شده است که اگر چهره های دلگیر، مکرر شوند، در شعاع این بی زاری، دیگر جدی تلقی نمی شوند.

سخافت کردار با بیان گفته های تکراری، پوچ، دور از خرد و غیر معقول، و جاهت سیاست و سیاستگر را به حدی کاسته اند که قرار گرفتن در سطح تشخیص سیاسی، به معنی ناچیزترین هویت اجتماعی، تلقی می شود.

تاریخ عمیق / ۱۳۹

زخم ناسور ملت و مملکت با تمثیل جناح‌هایی که تقریباً چیز نوی برای گفتن ندارند، مردم را غافل می‌سازند تا بی خیال شوند که از خیلی سال هاست که باید زمام امور وطن، کاملاً تعویض شود. دلگیری مردم از برنامه‌های ناکام و شخصیت‌های بی حیثیت، وابسته، بی سواد و مدعی، مقوله‌ی سیاسی را از حیث وزن، به زمین می‌زند.

دیگر هیچ طرح و هیچ طراحی که در موضع سیاست تعریف شوند، چنگی به دل نمی‌زنند. آهسته آهسته عادت مردم در نواخت تکرار ناکامی‌های سیاسی و سیاستگران ناکام، به دید پستی می‌رسد که در شوخ طبعی‌های شان، شاید نوترین مقوله در سیاست‌های افغانستان، رشد ادبیات هجو، تمسخر، طنز و ریشخند باشد.

ادبیات رنگارنگی در میان مردم ما تبادل می‌شود که بخش بزرگ آن را شوخی‌های سیاسی می‌سازد. در این میان، باسوادترها با قلم فرسایی در شعر و نثر، تخلیقاتی می‌کنند که گاه در قوت بیان و نوشتار، ارزش حفظ دارند. مردمان عامی در معمول‌ترین شیوه‌ی تفریح، فکاهی می‌سازند که اگر کسی روزی همت کند، شاید مجموعه‌ای که از ۷۰۰ تاکنون روایت می‌شود، در زبان پشتو و دری، یک فرهنگ جالب و جامع شود.

در زمان حضور اتحاد شوروی در افغانستان، مردم ما به ریشخند، فکاهی ساخته بودند که «روزی یک افغان، یک امریکایی و یک روسی در طیاره نشسته بودند. مرد امریکایی، ساعتش را دور می‌اندازد و می‌گوید که از این در کشور ما بسیار است. مرد روسی، نان سیلو را دور می‌اندازد و می‌گوید از این در کشور ما بسیار

تاریخ عمیق / ۱۴۰

است، اما مرد افغان، روسی را بیرون می اندازد و می گوید از این در کشور ما بسیار است.»

سختی سیاست ها در افغانستان و تکرار چهره های ناکام، به ریشخند و تمسخر مردم ما، سمت و سوی دیگر داده اند. شبکه های اجتماعی با انتقال خصوصی ترین خواسته ها و پرداخته ها، منابع متنوعی شده اند که در کنار بازارزده گی و ابتذال آن ها، ذهنیت های مردم با ریشخند به عوامل سیاست در افغانستان، به تنوع و ابتکار نیز می رسند.

روز های هشت ثور و هجده ی سنبله، تجمع مرصدااران مدنی، اعتراض فرصت طلبان معلوم الحال و راهپیمایی ولگردانی که به مفهوم سیاهی لشکر، در کوچه و بازار پخش می شوند، بهانه ها و سوژه های وافر برای شوخ طبعانی شده اند که در نوبت خنده، بهتر از خوب ترین انتقادات قلم به دستان چیره دست، افشا و رسوا می سازند.

جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر، ولگردان بی کار در خیمه ها و افراد مسلح اوباش، ذوق شوخ طبعان را سیراب کرده اند. این سوژه ها باعث شدند مسخره گی، ریشخند و فکاهی، چهره های چند مفتخوار افغان ستیز را بدتر از آن بسازد که بودند. شعری از شاعری با نام و تخلص ضیاء سائل، جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر را بررسی کرده است:

باز شد کابل پریشان از گروه لنده غر
مردم بی چاره حیران از گروه لنده غر
چور کردند ملک ما یکبار به نام جهاد
باز یک جا گشته گرگان از گروه لنده غر

ملک ما ویران و مال مملکت به تاراج رفت
 این وطن شد نا بسامان از گروه لنده غر
 سیر شد یک باره جمله از خیانت در وطن
 باز مردم نابسامان از گروه لنده غر
 راه پیمایان جانی اسلحه اندر بغل
 در لباس میش گرگان از گروه لنده غر
 راه بندان سرک ها کرده اند روی ملت
 در سرک خیمه نمایان از گروه لنده غر
 خاینان همچو ضیاء مسعود و عطا و لطیف
 ساخته بندان دزدان از گروه لنده غر
 یک گله گرگان پنجشیر تیز دندان کرده اند
 آمده کارتهء پروان از گروه لنده غر
 بر سر ضیاء و پدرام نشئه شاهی زده
 هست پشتیبان ایشان از گروه لنده غر
 بسته اند از بهر ویرانی و چور این ها کمر
 می شود این شهر ویران از گروه لنده غر
 باش یک جا با وطنداران پاک و صداقت
 هموطن باشی گریزان از گروه لنده غر

این شعر با قافیه ی «لنده غر»، ثبت اوراق زرین تاریخ «لنده غرها» خواهد شد.

وجیهه و فرید رستگار، دو هنرمند خوب مایند که سال ها با اجرای آهنگ های زیبای دری و پشتو، مردم را شادمان ساخته اند. خانم وجیهه، آهنگ زیبایی دارد که با لهجه ی خوش هزاره گی زبان دری (دری هزاره گی) اجرا کرده است. آهنگ «لورلی لورلی

تاریخ عمیق / ۱۴۲

باچی ما، ای نور دو دیدهء ما» را کسانی که شنیده اند، پسندیده اند.

هنرنمایی سیاسی محمد محقق در ایران و اعتراض مردم بر او که چرا با تایید سیاست های آخندان ولایت فقیه، حساسیت های ضد اقلیت اهل تشیع در افغانستان را بلند می بُرد، در گسترده گی تقبیح و نقد منعکس شد. تقریباً بیش از یک هفته، رسانه ای یافت نمی شد که حال آقای محقق را نگرفته باشد. چند روز قبل، تخلیق یک شوخ طبع دیگر، به سراغ آقای محقق می رود و با مثالی که در بالا خواندید، اجازه نمی دهد در بررسی تاریخ سیاسی این سال ها، دوسیه ی یک مدعی دیگر، فقط خسته کن و ملال آور باشد. شاعری از شوخ طبعان عامی که متاسفانه نامش را نیافتم، به سیاق شعر آهنگ هزاره گی خانم وجیهه، محمد محقق را نشانه رفته است. پیشنهاد می کنم، اگر آهنگ هزاره گی خانم وجیهه را شنیده اید، این شعر را نخوانید. لطف خوانش این شعر در آن است که لطف دری هزاره گی آهنگ وجیهه را شنیده باشید. به هر حال، در دنیای ملال آور سیاست ها در افغانستان، نوبت خنده، دیری ست که بی قراری می کند.

شعر کمیدی «لورلی لورلی باچی ما»، تقدیم تاریخ می شود.

لورلی لورلی باچی ما

ای نور دو دیدهء ما

باچی از مو کلان شوه

سرخم پیش ایران شوه

جنرال فاطمیان شوه

آفت به مسلمان شوه

روان به چمکران شوه
قاتل عراقیان شوه
پیسایش فراوان شوه
نان ما در روغان شوه

باچی از مو کلان شوه
والی بامیان شوه
سرباز امام زمان شوه
امام زاده پغمان شوه
کلان پارلیمان شوه
شامل د ستاره افغان شوه
سینه زن جهان شوه
نالان و سرگردان شوه

باچی از مو قابیل شوه
تکیه خانه شامیل شوه
بام های ما کاگیل شوه
لنده غر کابیل شوه
کلان چو جر ثقیل شوه
پاچایش هر روز قیل شوه
موراد دیل حاصیل شوه

باچی از مو معین شوه
سوار د کوروزین شوه
روان سونِ پایین شوه

تاریخ عمیق / ۱۴۴

باج گیر آن و این شوه
شب و روز در کمین شوه
مبایلش سنگین شوه
فیسبوکش هم رنگین شوه

لورلی لورلی ...



- ورزشکاران و تفریح سازان

ورزش خشنی به نام «فری فایت» که در آن، انواع ضربه، رسمیت دارند، با خصوصیت پرخاشگری و ستیزه جویی مردم ما، به مزاج اجتماعی رسیده است. در این رشته، جوانان زیاد افغان، به بی نهایت خشونت رسیده اند. قهرمانی های آنان، به سطح جهان، خبرساز شده اند.

رشته های به هم پیوسته ای وجود دارند که از ورزش تا تفریح، فرهنگ هایی را معرفی می کنند که شاید با خوانش این مقاله، غافلگیر شوید ورزش فری فایت، شاید جزو مجموعه ی فرهنگ های تفریح ساز نیز باشد که در سوی دیگر آن، مهربویان پورن استار، مصروف ایجاد سرگرمی های دیگر اند. رابطه ی این دو ظاهراً تضاد، به حل محلولی می رسد که می بینیم در طرف دیگر، آب سرد کارنامه ی ورزشکاران تفریح ساز، از گرما و خشونت بیش از حد لت خوردن و لت کردن می کاهد.

دقت غیر معمول، مستلزم صرف انرژی بیشتر است، اما همیشه با حُسن آگاهی و مهارت های زیاد به همراه می شود. در به دنبال تفحصاتی که کوشیده ام احاطه ی دگم، کلیشه و ملال آور باور های فرهنگی، ادبی و تاریخی ما را بشکنند، وارد فضای تفریح سازان شدم. ماجرای جنایی دختری از ماهرویان تفریح ساز، در خط موازی، سر به میدان فری فایت رساند. از کشف این خبر، اخبار زیادی وصول شدند که بر اساس کلیشه های دولتی، ماجرا های «واصله» ی دنیای مجازی اند.

دختری با نام مستعار و مختصر «کریستی مک» (در واقع کریستین مکینیدی) در سراسر دنیای مجازی، از خشونت شکایت می کند.

تاریخ عمیق / ۱۴۶

ظاهراً کمالات صوری این سیاه سر، کاربر را به ترحم نیاورده و حسب معمول فعالیت های خودش، او را به اندازه ی مصدوم می کند که حالا خبرش به افغانستان نیز رسید.

دوست دختر ورزشکاری معروف به «War machine» (ماشین جنگ) از او در محکمه شکایت می کند که ظاهراً به خدمات تفریحی او ارج نگذاشته است. در دنیای محرومیت های جنسی ما، من نیز از ماشین جنگ متنفر شدم؛ زیرا در محیط جنگ زده ی ما، این حس طبیعی می باشد. این فلاکت زده که با یک ورزش جنگی، از لطایف و نرمش ها محظوظ نمی شود، سیاه سری را لت و کوب کرده است که در میان پورن استار ها، به سطح «سوپر استار»، رسیده است.

تماشای طرف های محاکمه، اما مرا غافل نساخت تا حداقل از کمالات صوری کریستی مک نیز خبر بگیرم. دوام این تماشاء بدون شک با بلند رفتن حرارت بدن، به عرف شکنی و سنت شکنی های معمول ما می انجامید. برای پرهیز از فشار بلند، بار دیگر به ماشین جنگ، لعنت فرستادم که بسیار ناشکر است. چنین موجودی را فقط آدم های دیوانه، مصدوم می کنند. حالا صنعت و کار او، چه قدر خوب یا چه قدر بد، در جای خودش بماند.

در دنیای عجیبی که فشار را بلند می بُرد، اخبار زیادی به دست آمدند که همه حکایت از علت و معلول می کردند. ظاهراً اکثر ورزشکاران فری فایت، معشوقه هایی دارند که در صنعت تفریح ساز پورن، مشغول خدمت و ادای دین استند. در این میان، قهرمان دیگری به نام «تیتو اورتر»، ده سال کامل را با یکی از مشهورترین

تاریخ عمیق / ۱۴۷

پورن استار های دنیا که در زمان خودش، هم طراز ستاره گان هالیوود بود، به سر بُرده است و موفق به زاد و ولد نیز می شوند. «جینا جیمسون» از زیباترین ستاره گان پورن، معشوقه ی قهرمان دیگر دنیای ورزش فری فایت است. به اجازه ی هموطنان و با کنترل فشار بلند، وارد دنیای جینا شدم. این حس، طبیعی ست. ناممکن نبود که با ورود به دنیای اورتز، معلومات، کمی سانسور شوند. با جاذبه هایی که خود بهتر می دانید، به حیات جینا رفتم. متأسفانه این ستاره با مرض سرطان، دست و پنجه نرم می کند. جست و جو برای فایل های تصویری او، اگر نو باشند، نشان می دهند که چیز زیادی از کمالات زمان شهرت را ندارد.

به هر حال، دیدیم که دنیای ورزش های خشن نیز می تواند با دنیای نرم تفریحات، رابطه داشته باشد. به دلیل مصروفیت های زیاد، بقیه ی این اکتشافات را به شما واگذار می کنم. نقل از ما، تفریح از شما!

شرح تصاویر:

کریستی مک و دوست پسرش در جریان رفاقت، محاکمه و کمالات صوری. همچنان جینا جیمسون با شوهر، فرزندان و کمالات بدنی. قابل یادآوری ست که جینا از همسرش (تیتو اورتز) جدا شده است. در یک تصویر او با ژست ماسونی، به همسر سابقش که همسر نو اختیار کرده، علامت می دهد.



تاریخ عمیق / ۱۴۸





\$10,000 REWARD

**John Paul Koppenhaver
AKA
"War Machine"**



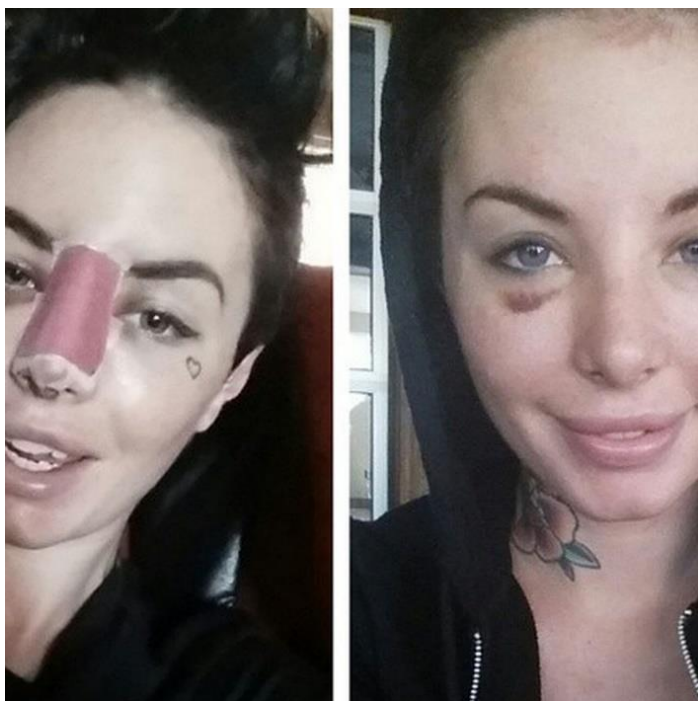
**ANY INFORMATION THAT LEADS TO
HIS APPREHENSION AND ARREST.
DANGEROUS-DO NOT APPROACH!
CALL 911 OR (702) 828-3111
Crime Stoppers: 720-385-5555**

At about 2 am Friday morning, Jon Koppenhaver arrived unannounced to my home in Las Vegas. We, after he broke up with me in Reno, he moved out of my house and back to San Diego. When he arrived, he "Bored myself" and one other lady, I could not remember her name, we were in a single word episode. He began breaking my hand, until he was finished, he was my hand away and turned his attention to me. He made me profuse and shower in front of him, then he dragged me out and beat my face. I have no recollection of how many times, was hit. I got home my report is to my mother. I was crying. He started to hit. He began biting around my ears, my nose is broken in 2 places. I got my teeth and several nose are broken. I am unable to chew, or see out of my left eye. He started to start beating my jawline and back of teeth. I have a fractured rib and severely hurt my back from a kick to my side. My ribs are badly injured from not being able to walk on my own. I also attended several lessons from a birth for god from my pictures. He pushed the knife into me at some areas such as my hand, eye, and head. He also used a knife of my hand with this knife. After some time, the knife broke off of the handle and continued to threaten me with the blade. I was going to die. He has beaten me many times before, but never this badly. He took my phone and canceled all of my plans for the following week to make sure no one would worry about my whereabouts. He told me he was going to rape me, but was disappointed in himself when he could not get hard. After another hit or two, he left me on the floor bleeding and shaking, holding my side from the pain of my ribs. He left the room and went to the kitchen where I could hear him suffering through my screams. Assuming he was feeling a change more ready to beat my life, I ran out my back door, shutting it behind me as the door didn't have time to be torn off. I happened to fence to the girl across behind my house and saw a man in a long black shirt. He told me he would catch me. I kept running through the neighborhood knowing no one would, and I was treated for my injuries. I would like to thank everyone for their support through this rough time. I am happy fast and well, and appreciate all of the prayers and calls I have received over the past few days. After several months of fear and pressure to help me make a difference, I am now happy to be back in my life no longer put myself in this situation. The cheating by him nearly every day, and about weekly abuse is now more than I can stand. There is a \$10K reward for the capture of Abused Koppenhaver at this time. Please report any information to your local police.

Christy Mack



تاریخ عمیق / ۱۵۰



تاریخ عمیق / ۱۵۱





تاریخ عمیق / ۱۵۳



تاریخ عمیق / ۱۵۴





- وزن اجتماعی

از نوادر ادبیات مایه دار عناصر شر و فساد، بیانی از ملا فضل‌و به یادمانده است که هنگام ریاست انتصابی کمیسیون مستقل انتخابات، پُف کرده بود. شماری از نامزدان معترض که پس از نتایج انتخابات پارلمانی از شورای ملی محروم می‌شوند، غوغا برپا کرده بودند که به اثر تقلب، به چنین حال و روزی افتاده‌اند؛ هرچند در میان شان، کسانی هم بودند که واقعاً دچار حق تلفی شده بودند. مثلاً نماینده گان پشتون ولایت غزنی که به دلیل جوسازی‌هایی که گویا مناطق آنان امن نیست، از نماینده گی در پارلمان بازماندند و به این طریق، مشمول پروژه‌هایی قرار گرفتند که در ۱۷ سال اخیر، تلاش می‌شود با حرمان، انزوا و ایجاد ناامنی، اکثریت این مملکت را از اثرگذاری‌های ملی، دور نگه دارند.

باری آقای معنوی در پاسخ به ناحق‌گویان، عصبانی می‌شود و به گزارشگری می‌گوید: «بهتر است شماری با درک وزن اجتماعی خویش، به میدان بیایند.» کنایه‌ی او بیشتر بر آدم‌هایی بود که مثلاً در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری، با کمترین شناخت اجتماعی، وارد کارزارهای انتخاباتی شدند و با انواع علایم و نشانه‌های انتخاباتی، مردم را به زحمت می‌انداختند تا به دو-سه نمونه‌ای که از قبل تعیین شده بودند، به مشکل رای بدهند.

فکر کنم روایت طنزی بالا در هفته‌هایی اخیر که ادعا و ژاژخواهی‌های احمقانه‌ی شماری به خر-آسان بازی‌های رسانه‌یی رسیده‌اند، به جا باشد؛ چه دیده می‌شود کسانی به میدان آمده‌اند که پشتوانه‌ی اجتماعی آنان، بیش از خلوت‌های

مريضانی نیست که در حد چند نفر و چند صد نفر، بهانه می جویند تا کسی از بی خبرانی که هبوط کرده اند، در کلیشه و سنت تکراری فریب خوردن های زمان کرزی، بازی بخورند و اینان سوء استفاده کنند.

حرف و حدیث های کلانی گفته شده اند که گشادتر از دهان کسانی بودند که طی چهل سال اخیر، سرخ شدن در انواع روغن های خارجی را تجربه کرده بودند. سفارشات، تهدیدات و بزرگ نمایی های رسانه یی، بیشتر شبیه برنامه هایی رسانه یی شدند.

گاهی برای خرید بوت یا کرمچ به جاده ی میوند می روم. از آغاز پیاده رو سینما پامیر به سوی چهار راه سپاهی گمنام، دست فروشان یا در واقع هموطنانی در کنج و کنار پیاده رو و جاده نشسته اند که تقریباً در بیش از سی سال، این منطقه ی متصل به شفاخانه ی میوند، محل معروف فروش کفش بوده است. هنوز هم هموطنانی از مناطق جنوبی که در کابل زنده گی می کنند و مصروف تجارت لیلایمی اند، نوعیت فروشنده گان را خاص نگه داشته اند. مردمان دیگری نیز در این تجارت سهم اند که در میان سابقه داران، نو می نمایند. هموطنی با تفاوت این که مال لیلایمی نمی فروشد، در این رسته، مصروف کمایی ست. در چند نوبت از او کرمچ خریده ام. شخص فربه، از نوعی که با کاهش فعالیت فیزیکی، وقتی چاق می شوند، استخوان بندی آنان شبیه افرادی نیست که توازن جسمی داشته باشند. روزی هنگام خرید کرمچ، آن قدر از فواید تناسب اندام، ورزش و آب بازی صحبت کرد که شبیه متخصصان آماتور شد. روحیه ی چنین اختلاطی، بیشتر به اثر جانب مقابل است؛ هرچند فربهی من به اندازه ی او نیست، زیرا پس از ترک ورزش بدنسازی، از طریق پیاده روی، جلو افزایش

وزن را گرفته ام، اما هموطن فروشنده، مثل افرادی که وقتی می بینند نمونه نیستند، خرسند می شوند، با تماشای من از فشار تنهایی بیرون آمده بود. من این احساس را درک می کنم. گاه با موقعیت فردی، مثلاً در جلد آدمی که بی کار استید یا مجرد مانده اید یا موهای تان رفته است، اگر این شباهت ها را در کس دیگری بیابید، تسکین روانی خود به خودی حاصل می شود که به فصل خدا(ج) تنها نیستم.

خلاصه هموطن فروشنده با تماشای من، خودش را از عذاب روانی نجات می داد، اما این حس او، به مزاج من خوش نخورد. در جریان صحبت هایش در مورد آب بازی و این که تصمیم گرفته از این طریق لاغر شود، گفتم: تو با این وزنی که داری، نمی توانی آب بازی کنی! گفت: چرا؟ گفتم: به محض این که از محل چمپ شیرجه بروی، با وزنی که داری، غرق می شوی. کمی ناراحت شد که نخیر! چنین و چنان می کنم. گفتم: توانایی های دست ها و پاهای تو، وزنت را کنترل نمی توانند. حتماً غرق می شوی. بهتر است قبل از آب بازی، وزنت را کم کنی.

بیانیه ی ملا فضل و قصه ی آب بازی هموطن فروشنده، مصداق حال مخالفانی می شود که با چند نطق رسانه یی، تصمیم گرفته اند در گرداب افغانستان، شیرجه بروند. نمونه های خاکی آنان، هنوز معلوم نیست از کدام زیر زمینی هایی رفت و آمد می کنند که حتی آدرس محل نشست های شان، مخفی نگه داشته می شود.

اگر مصیبت شبکه های اجتماعی و مهار گسیخته گی های بیانی و رسانه یی نباشد، صدا های مخالفت با ارزش های ملی، همانند خس و خاشاکی اند که در زمان پیدایش ستمی گری، در سوراخ

تاریخ عمیق / ۱۵۹

های کوه ها و مغاره ها، شناخته می شدند. وزن اجتماعی مخالفان ارزش های ملی، کمتر از آن است که در میزان رقابت ها، محک بزنند.

حافظ:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی باشد هر که در او غش باشد

شرح کارتون:

کنایه بر حضور اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت در کابل. به تعبیر اعضای مغاره نشین جبهه ی مقاومت، نیرو های نظامی بین المللی، نقشی در بازگشت یا در واقع تحمیل آنان بر مردم، نداشته اند.



- یک لحظه غفلت

ترک ورزش، چالش اضافه وزن را به همراه دارد. سه سال می شود که به دلیل معاذیر کار و مشغله ی سنگین فکری، ناچار از کار فیزیکی نوع ورزش، دور شده ام. فقط حداقل های پرداختن به سلامت جسمی، باعث شده اند تا برای وقایه، عجلتاً پیاده رویی را ترجیح دهم. هرازگاهی که فرصت میسر شود و بدانم مسیری که می روم، بهتر از تبلی موترسواری ست، کسالت های ناشی از ورزش نکردن را برطرف می کنم.

سروته کابل را بارها رفته و آمده ام. در این بسامد، اتفاقات و موضوعاتی نیز رونما می شدند که در ساختن و پرداختن فرهنگ اصلاح و انتقاد، محتوای بسیاری از نوشته های مرا می سازند.

از محوطه ای که روبه روی پُل آرتل (جانب کوه آسمایی) ظاهراً پارک تفریحی باید باشد، در مسیر جاده ی آسمایی، روانه بودم که درست در برابر بازار کتاب فروشی های جوی شیر، یکی از شخصیت های سرسپید فرهنگی (ا.ز) بی خیال از روزگار تکنالوژی، زانو زده بود و در قسم معمول این فراغت، لکه ای می گذاشت که در تمام گوشه های خلوت، زباله های انسانی را تشکیل می دهند. این همه بی خیالی از کسی که بیش از هفتاد سال عمر داشت، بعید به نظر می آمد، اما واقع شده بود. برای این که مرا به جانیانورد، زود گذشتم، اما می پندارم که مرا به جا آورد. هراس من از این بود که احوال پرسی در چنان جایی، باعث جلب توجه نشود. خدا را شکر کردم که آن سرسپید از جمله ی نویسنده گانی ست که سیاسی نمی نویسند. ورنه سهولت های تکنالوژی،

شاید تصویر یا ویدیویی از این بی خیالی وی را رسانه‌ی می ساخت. یقین کردم که اگر در آن موقع، من نیز جزو تصویر قرار می‌گرفتم، حتماً گناه نکرده را بر من حواله می‌کردند. به اصطلاح ترکمن‌های ما «نباشه»، هفته‌ی چند نوشته‌ی سیاسی این قلم، حواله‌ی بی‌فرهنگ‌ها و خاینان می‌شود.

فاصله‌ی فرهنگی سرسپید ما از تشناب عمومی، دورتر از پارک زرنگار نبود. با این که تشناب‌های عمومی کابل (چندتای محدود) هرگز جوابگوی نیازهای چند میلیونی نیستند و این مُعضل، فرهنگ «تخلیه‌ی انتقالی» را حفظ می‌کند، اما برای امثال سرسپیدی که من می‌دانم اهل پیاده‌روی استند، طلب راحت در تشناب‌های عمومی، مشکل نبود.

سهولت‌های تکنالوژی با دنیای مبایل‌ها که همه‌روزه به قابلیت‌های آن‌ها افزوده می‌شود، اگر در مسایل مختلف، به همه کمک می‌کنند با ثب، عکاسی و آپشن‌های دیگر، به همه جای جامعه و جهان کار داشته باشند، در جنبه‌ی منفی، به همین گسترده‌گی زیان‌آور است.

در واقع یافت پاسخ برای مُعضلاتی که منشه از دست آورد‌های تکنالوژیک دارند، آسان نیست؛ زیرا این وسایل همواره با منطق رفع ضرورت‌ها ساخته و ارائه می‌شوند.

سال‌ها قبل، اخبار اشمئزاز‌آوری منتشر شده بودند که شماری از کودکان و نوجوانان با استفاده از سهولت‌های وسایل ثبت صدا، صدا‌هایی را از اتاق‌های خواب پدران و مادران خویش، ثبت کرده بودند.

یک حرکت بی‌جا، بیان سخنان تحریک‌کننده، دشنام یا بی‌توجه از این که در جامعه‌ی سراپا مسلح با وسایل ارزان‌بیه، اما بسیار

تاریخ عمیق / ۱۶۲

موثر ثبت قرار داریم، می توانند به ناراحتی ها یا بدنامی های گسترده منجر شوند.

پخش تصاویر نیمه برهنه ی دختران تاجکستانی در شبکه های اجتماعی که به دلیل سوء استفاده ی شماری با کمره های مایل در محافل خصوصی بود، شهرت آنان را تا سرحد شکایت، به محکمه می رساند.

ترفند های اخذ تصویر یا ثبت صدا، در موارد بسیار، بهای گزافی روی دوش کسانی گذاشته اند که مواظب رفتار، کردار و گفتار خود نبوده اند. در کنار این، استفاده ی عمدی برای بدنام ساختن و اعمال فشار، حداقل چند مورد مشهور در شبکه های اجتماعی افغانان نیز دارد.

حرص برای ترفیع غیرقانونی، زن و مردی را مشهور و بدنام ساخت که یکی برای سوء استفاده و دیگری برای اطفای شهوت، قربانی سهولت های همه گانی تکنالوژی شدند.

در اجتماع سراپا مسلح با سهولت های تکنالوژی، فرهنگ سازی برای مراقبت های بیشتر، باعث مواظبت در رفتار، گفتار و کردار می شود. به بیانی، از این طریق، می توان جلو استفاده هایی را گرفت که اگر در مقام طمع، شماری به قصد و عمد، دنبال اشتباه یا حرکتی اند که ولو به اثر خصوصیت انسانی باشند، اما نکته ی ضعف برای سوء استفاده می شوند؛ هرچند سهولت های تکنالوژی، می توانند با کاربرد موثر، جنبه های اصلاحی نیز داشته باشند. در سوی دیگر این عمل (جنبه ی مثبت) ایرادگیری از اشتباهات و افشای کاستی ها و ناراستی ها، کمک می کند مفاسد

تاریخ عمیق / ۱۶۳

اجتماعی و شخصی با هراس از اخباری شدن، به گونه ای باعث وقایه شوند و اهل فساد را به خودداری بیشتر بکشانند. به هر حال، دو جنبه ی مثبت و منفی، استفاده از دست آورد های تکنالوژیک را نیز در بر می گیرند. در حالی که با استفاده از مزایای ارزان و راحت، قابلیت های بیشتر فرهنگی، رونما می شوند، اما جنبه ی منفی می تواند هشدار دهنده، ناراحت کننده و زیان آور باشد. فرهنگ سازی به منظور استفاده ی موثر، مولفه هایی دارد که بایسته است برای وسایل ارتباط همه گانی نیز تعریف کنیم.

شرح تصویر:

سوء استفاده ی افراد و اشخاص از «یک لحظه غفلت» زنان و دخترانی که شکار حرص و آز علاقه مندان مفاسد اجتماعی می شوند. در این میان، چهره های معروف، سطح تولیدات شخصی سوء استفاده را بلند نگه داشته اند.



تاریخ عمیق / ۱۶۴



- معرفی مصطفی «عمرزی»
- (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)
- متولد ۲۰ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهي»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپاڼه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

تاریخ عمیق / ۱۶۵

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).

- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و سمتی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
- ۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
- ۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
- ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زننده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زننده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زننده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.

تاریخ عمیق / ۱۶۷

- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه پی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

تاریخ عمیق / ۱۶۸

- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تأییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Deep History

(Satire Set)

Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library